

خودشناسی

مشخصات کتاب

وضعیت نمایه سازی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران م83-14698

سرشناسه : انصاریان، حسین، 1323-

عنوان و نام پدیدآور : توبه[نوار بدون موسیقی]/ انصاریان

وضعیت نشر : [تهران]: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، [13].

مشخصات ظاهری : 19نوار کاست (60دقیقه هرکدام): مونو، باکلام

توصیفگر : توبه

خودشناسی

اسلام

ج_لسه 1

خود را بشناس

نقل می کنند که در یکی از شهرهای بزرگ کشور یونان ، پیش از ظهور حضرت مسیح علیه السلام معبدی بسیار مهم برای عبادت مردم ساخته بودند که بر سر در این معبد ، سنگ بزرگی را نصب کرده بودند. این سنگ را به گونه ای مایل کار گذاشته بودند که هر کس می خواهد وارد معبد شود ، سنگ را ببیند. روی این سنگ ، یک جمله نوشته بودند و همه هدف شان هم این بود که مردم این جمله را ببینند. البته این جمله ، ریشه در تعلیمات وجود مقدس حضرت حق دارد و تاریخ بیان این جمله هم به ابتدای خلقت حضرت موسی علیه السلام برمی گردد. جمله این بود : « خود را بشناس » . این جمله ، یکی از زیباترین جملات تاریخ حیات انسان و از عمیق ترین جملاتی است که بشر شنیده است.

تحقق این جمله ، در وجود هر انسانی او را به طور قطع با سه مسأله روبه رو خواهد کرد : مسأله قرب ، مسأله لقاء و مسأله رضوان البته نه به معنای بهشت ، بلکه رضوانی که پروردگار بزرگ عالم ، در قرآن مجید ، پس از بهشت و نعمت های بهشت مطرح می کند و می فرماید :

« وَرِضْوَ نٌ مِّنَ اللّهِ أَكْبَرُ » 1.

و خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه

آن نعمت ها] بزرگ تر است .

حقیقت قرب الهی

مسأله قرب ، در قرآن کریم مطرح است. در آن جا خداوند بعضی از بندگانش را اسم می برد ، اوصاف آنان را بیان و آنان را معرفی می کند و در پایان آیه شریفه می فرماید :

« وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ » 2

از بندگان مقرب من بود. این قرب هم ، نه قرب مکانی است ، نه قرب حسی و نه قرب مادی ، بلکه حقیقت این قرب ، مفهوم این آیه شریفه است :

« صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً » 3

[به یهود و نصارا بگویید :] رنگ خدا را [که اسلام است ، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خدا است ؟

آثار قرب در زندگی

کسی که رنگ الهی بگیرد ، یعنی متصف به اوصاف وجود مقدس او شود یا به تعبیر یکی از روایاتی که از قول پیغمبر نقل می کنند ، متخلق به اخلاق خدا شود ، موجودی شود که هم دارای صفات سلبیه باشد و هم دارای صفات ثبوتیه ، در حد امکانی خودش ، وقتی متخلق به اخلاق خدا شود ، دیگر در وجود او جولانگاهی تحت عنوان جولانگاه شیاطین درونی و برونی معنا ندارد. مشکل و مشکلات در فضای هستی او و در حریم امن وجود او معنا ندارد ، تلخی مرگ معنا ندارد ، رنج برزخ معنا ندارد ، کسالت و ناراحتی و حسرت و ندامت و پشیمانی در محشر ، معنا ندارد.

علاقه بی نهایت خداوند به بنده

شما دو انسان را تصور کنید که به یکدیگر علاقه پیدا می کنند ، علاقه معنوی و روحانی ، علاقه لطیف روحی ، برای یکدیگر چه کار می کنند ؟ اکنون خط این علاقه را تا آن جا بالا ببرید که به علاقه بی نهایت حضرت حق متصل شود یعنی به کسی که متخلق به اخلاق او شده است. خداوند خودش را دوست دارد. وقتی از عشق سخن به میان می آید ، می گویند :

مبدأش او است و تجلّی اول آن هم درباره خودش است. خودش که خود را دوست دارد ، متصف به چه اسما و صفاتی است؟ اگر همان اسما و صفات ، در حدود امکانی هر انسانی ، در انسان باشد ، آن انسان مرکز جاذبه عشق الهی نسبت به خود می شود. این است معنای قرب ، این قرب ، قرب معنوی ، روحانی ، ملکوتی و قرب اسمایی و صفاتی است.

هیچ

کس نمی تواند بگوید : حرکت کردن به سوی مقام قرب ، از دست من برنمی آید ؛ زیرا این از دروغ های حتمی تاریخ و از دروغ های مسلّم است. خداوند در قرآن مجید ، وقتی موضوع مقربین را مطرح می کند برای این که به کسانی که فعلاً در دنیا هستند و زندگی می کنند ، درس بدهد. در اواخر سوره مبارکه یوسف ، وجود مقدس حضرت حق می فرماید :

« لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لاِءُولِى الاْءَلْبَابِ » 4

.به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است .

این آیه ، در سوره مبارکه یوسف است. در این سوره ، یعقوب علیه السلام مطرح است ، یوسف علیه السلام مطرح است ، حوادث روزگار مطرح است ، رشد و کمال مطرح است و مجموعا در سوره مبارکه یوسف ، پروردگار بزرگ عالم ، نزدیک به بیست واقعیت از مهم ترین واقعیات روح انسانی را مطرح می کند و پس از مطرح کردن آن ها می فرماید :

« عِبْرَةٌ لاِءُولِى الاْءَلْبَابِ » .

یعنی به شما که زنده هستید ، درس می دهم و راه را نشان می دهم. با متخلّق شدن به اخلاق الهی یا به تعبیر علمی ، با شناخت خود ، مقامی را که می توان تحصیل کرد ، مقام قرب است. نیازی هم نیست کسی که مقام قرب را تحصیل می کند ، شهره عالم شود. آن قدر بنده مقرب در آن عالم هست که یک نفر هم در این دنیا اسم آنان را نمی داند ؛ ولی در قیامت ، وقتی چهره آنان را آشکار می کند ، از یک سو ، شادی شدیدی در وجود خود آنان آشکار می شود و از سوی دیگر ، حسرت در وجود بینندگانی که به این واقعیت نگاه

می کنند ، به وجود می آید ؛ زیرا اینان هم قدم حرکت داشتند و می توانستند مانند آنان قدم بردارند ؛ اما حرکتی نکردند. دیدن اولیای خدا در محشر و عرضه اولیا به محشر ، این دو برنامه را تحقق می دهد. قرآن مجید می گوید : برای خودشان خوشحالی عجیبی ایجاد می کند :

« لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ » 5.

از تلاش و کوشش خود خشنودند.

یا :

« فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ » 6.

پس او در زندگی خوش و پسندیده ای است .

برای دیگران هم حسرت سنگینی ایجاد می کند. در سوره فرقان می فرماید : فریاد مردم بلند می شود. البته مردمی که خود را اهل عذاب و غضب و خشم و نفرت وجود مقدس حضرت حق تعالی می بینند ، که ای کاش ما هم راه اینان را طی کرده بودیم ، رنگ اینان را گرفته بودیم و متخلق به اخلاق اینان می شدیم.

یکی از مقرّبین الهی

یکی از بندگانی که در قرآن مجید بارها از او نام برده شده است و از مقربین شمرده شده است ، حضرت عیسی مسیح علیه السلام است. در این جا بیان نکته ای درباره بسیاری از انسان ها در این دنیا لازم است و آن نکته ، این است که وجود مقدس عیسی مسیح علیه السلام همه عمری که در این دنیا داشت ، آن گونه که نوشته اند ، به 33 سال تمام نمی رسید. اگر قبل از پیغمبر اسلام هم ملاک تکلیف پانزده سالگی بوده باشد ، مجموع عمر تکلیفی این مرد بزرگ الهی را هجده سال باید حساب کنیم. در یک مبدأ و منتهایی ، هجده سال ، بسیار کم است. زمانی بسیار کوتاه اما بهره گیری از این زمان ، بی نهایت است؛ یعنی ایشان

حدود زمان را با آن بهره گیری ای که از آن کرد ، شکست. در مدت هجده سال ، ایشان همه مقامات و منازل الهی را طی کرده است :

« إِذْ قَالَتِ الْمَلائِکَهُ یَامَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیَا وَالْاءَخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ » 7

.[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند : ای مریم ! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود ، که نامش مسیح عیسی بن مریم است ، مژده می دهد ، که در دنیا و آخرت ، دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است .

معنای حقیقی زیبائی در دنیا و آخرت

« وَجِیهاً فِی الدُّنْیَا وَالاْءَخِرَهِ » ؛ یعنی این پسر تو زیبای دنیا و آخرت است. زیبای دنیا و آخرت یعنی چه؟ آیا یعنی خیلی خوش هیکل است ، استخوان بندی چهره ، بسیار زیبا است؟ آیا منظور پروردگار از کلمه وجیه ، جمال ظاهری است؟ حضرت حق در سوره مبارکه لقمان ، از لقمان چگونه تعریف می کند :

« وَلَقَدْ ءَاتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَهَ » 8

. این سخن بزرگی است.

پیغمبر عزیز اسلام می فرماید:

« مَنْ أخْلَصَ العِبادَهَ للّهِ أربَعینَ صَباحا ظَهَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهَ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِه » 9.

اگر کسی چهل روز ، بنده واقعی شود (که البته کار ساده ای هم نیست) بنده واقعی و بنده خالصی که پیامبر می فرماید ، یعنی یک خانه تکانی حسابی کند ، همه بدی های درون و برون را دور بریزد ، چشمه های حکمت از قلب به سوی زبانش می جوشد.

منظور از چهل روز ، این نیست که چهل روز شکم روزه باشد یا بدن در عبادت باشد ، بلکه باید این چهل روز ، انسان زندگی عادی

خود را داشته باشد ، ولی در برون و در درون ، گرفتار غیر خدا نشود ، یعنی هم در درون وهم در برون تقوا نگه دارد ، در این صورت ، چشمه های حکمت از قلب بر زبانش جاری می شود. در حالی که حضرت لقمان از آغاز خلقت ، تا لحظه از دنیا رفتن ، خلوص در همه زمینه ها ، بندگی را رعایت کرد. بنابراین ، چه مقدار حکمت از وجود ایشان باید جوشیده باشد؟ « وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ » . منظور پروردگار از کلمه « الْحِكْمَةَ » چیست؟

خداوند متعال ، خود را حکیم می نامد : « إِنَّ اللّه َ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » 10. کتاب خود ، قرآن را حکیم می نامد : « يسآ * وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ » 11. لقمان را هم حکیم می نامد. چنین حکمتی از وجود این انسان جوشیده است. از نظر ظاهری هم این بزرگوار یک ذره جمال نداشته است ؛ یعنی اگر کسی او را نمی شناخت و چهره اش را می دید ، سرش را برمی گرداند. نمی شد ایشان را نگاه کرد از بس که زشت چهره بود ؛ اما شما ببینید در قرآن مجید ، درباره او چه می گوید. خودش حکیم است ، قرآنش حکیم است ، لقمان هم حکیم است ، پیغمبر هم حکیم است :

« وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ » 12

. بعضی از این ها عرضی است و بعضی ها طولی ؛ مثلاً حکمت قرآن و حکمت پیغمبر در عرض هم است و هر دو ، در طول حضرت حق است. لقمان در طول خدا و پیغمبر و قرآن مجید است.

صفت « وجیه » که درباره عیسی بن مریم می فرماید ،

جمال و زیبایی باطن است. می گوید : در دنیا وجیه بود و در آخرت هم وجیه است. « وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ » و سرمایه عمر او فقط هجده سال بود. امام جواد علیه السلام با چه مقدار سرمایه؟ دختر پیامبر در چند سال کسب چنین مقامی کرد که قرآن مجید مقام ایشان را کنار مقام انبیا گذاشته است؟ بنابراین ، اگر کسی بگوید : من قدم حرکت ندارم ، دروغ است. اگر بگوید : نمی گذارند ، دروغ است. اگر بگوید : من قدرتش را ندارم ، دروغ است.

مقام و منزلت اویس قرنی

روزی رسول گرامی اسلام فرمود : من از طرف یمن بوی خدا را استشمام می کنم : « لأشُمُّ رائِحَةَ الرَّحمان مِنْ طَرْفِ الیَمَن » 13. به حضرت عرض کردند : برای چه بوی رحمان از طرف یمن می آید؟ فرمود : این بو را از یک انسان احساس می کنم. گفتند : او شما را دیده است؟ فرمود : نه ، تاکنون مرا ندیده است. گفتند : کجای یمن زندگی می کند؟ فرمود : قَرَن. گفتند : چه کاره است؟ فرمود : چیزی از خود ندارد ، شترهای مردم را به صحرا می برد و مزد می گیرد. مادر علیلی هم در خانه دارد و با همان درآمدش خود و مادرش را اداره می کند. آن گاه فرمود : من که او را ندیدم ، او هم مرا ندیده است ؛ اما بعد از مرگ من ، بعضی از شما او را می بینید. سپس رو به امیرالمؤمنین کرد و فرمود : علی جان ! وقتی او را دیدی ، سه کار را انجام بده : یکی این که پالتوی تن مرا به او بده و

بگو : بپوشد. دوم سلام مرا به او برسان و سوم به او بگو : ای اویس! پیغمبر از تو خواست که همه امت را تا روز قیامت دعا کنی ؛ یعنی سفره ای پیش تو هست که اگر آن را پهن کنی ، تا روز قیامت ، مردم عالم و جمعیت ها می توانند از این شخصیت تو بهره برداری کنند.

این چهره ها را برای چه معرفی می کنند؟ فقط برای این که یک مشت ساختمان های دروغ را خراب کنند ، دروغ کسانی که می گویند : نمی توانیم ، کسانی که می گویند : نمی شود و کسانی که می گویند : نگذاشتند. در بحبوحه حکومت های بسیار خطرناک ، با سازمان های امنیت بسیار قوی و با قدرت های آن چنانی ، که مرغ در هوا می زدند و ماهی دریا را کباب می کردند ، در دربارشان مؤمن آل فرعون ساخته می شد و آسیه به وجود می آمد. در دل حکومت بنی عباس و در دامن قدرت آنان ، که برای ریشه کن کردن دین ، نزدیک به ششصد سال تمام ، قدرت ها را به کار گرفته بودند ، هشام بن حکم ها ظهور می کنند ، ابن ابی عمیرها ظهور می کنند ، یونس بن عبدالرحمان ها ظهور می کنند ، زکریا بن آدم ها ظهور می کنند.

نشان دادن این چهره ها برای این است که بسیاری از دروغ ها را نفی کنند. دروغ است اگر کسی بگوید : نمی توانستم ، نمی شد ، محیط اقتضا نمی کرد ، مرا کسل و سست کرده اند ، ناامید کرده اند ، رنجیده کرده اند. همه این بهانه ها بی ارزش است. درِ رحمت الهی به روی همه بندگان باز است. سفره عنایت خاص او برای همه گسترده است. هر جا مذاق چشیدن عنایات و فیوضات ربانی

را دارد ، خود را بشناس. وقتی کسی خود را شناخت ، قدم هایش را به سوی مقام قرب و حرکت به سوی مقام لقا تنظیم می کند :

« فَمَن کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لاَ یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَا » 14.

کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند .

عمل صالح کسی انجام می دهد که خود را خوب شناخته است و گام های حرکتی خود را به سوی مقام رضوان خدا تنظیم می کند که این دیگر با بهشت الهی مقایسه شدنی نیست.

منزلت انسان در کلام امیر الموءمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین در سه بیت شعر ، در مقام معرفی انسان برآمده اند. انسان وقتی خود را بشناسد ، حاضر نمی شود خود را با غیر وجود مقدس حضرت حق معامله کند. امیرالمؤمنین می فرماید : اگر وجود انسان را در یک کفه ترازو بگذارند و همه دنیا را در یک طرف دیگر ، اگر کسی راضی شود که خود را در برابر همه دنیا بدهد ، به بد تجارتی دست زده است :

« لَبِئْسَ المَتْجَرُ أَن تَری الدُّنیا لِنَفْسِکَ ثَمَناً » 15.

بدترین سوداگری اینست بهای خود را دنیا قرار دهد .

قیمت شما در این عالَم خدا است. کسی که خود را بشناسد ، قیمت خود را بشناسد و جایگاه خود را بشناسد ، خود را با هیچ چیز غیر از خدا معامله نمی کند. درِ این گونه معامله هم همواره به روی مردم باز است. امروز که حکومت اسلامی برپا است ، این در ، به آسانی به روی همه باز است. در زمان فرعون ها

و نمرودها هم باز بود. حتی در دربار خود نمرود و فرعون هم در باز بود. آن جا هم اگر بشر می گفت : من این قدر در محاصره قدرت فرعونی بودم که نمی توانستم متخلق به اخلاق الهی باشم ، آن جا هم می گفتند : دروغ می گویی.

روز عاشورا سی هزار نفر در کربلا بودند. آیا می توانستند از عمر سعد سرپیچی کنند یا نمی توانستند؟ یقینا می توانستند. نمونه آن را هم پروردگار نشان داد که می توان سرپیچی کرد ، می توان از دفتر اشقیا وارد دفتر سعدا شد. این مقامات ، برای همه انسان ها هست. هیچ انسانی نمی تواند به پروردگار دروغ بگوید.

درد و درمان

امیرالمؤمنین در آن شعر که منسوب به آن حضرت است می فرماید :

من به تو دانایی و آگاهی بدهم که وجود خودت به تنهایی مرکز همه داروهای شفابخش است : « دوائُک فیک ولا تَشْعُر » . بدان که ساختمان وجودی تو ، خود یک داروخانه الهی است. نگاه کنید که در این داروخانه ، چه داروهایی چیده شده است : فطرت ، وجدان ، عقل ، ذهن ، قوه خیال ، روح و از همه بالاتر ، قلب و حالات. از جمله حالات آن ، کمال خواهی و در کمال خواهی هم بی نهایت خواهی. همه داروها در وجود خود تو است : « و دائُک عَنْک ولا تَبْصُر » ؛ همه بیماری ها هم از خود تو است. چشمت را باز کن و با دارویی که داری ، بیماری ها را به سرعت درمان کن. یک بیماری خطرناک ، جهل است.

انسان غلطیده در دامان دشمن

قرآن مجید دشمنان انسان را که می شمارد ، به آن ها حمله می کند ؛ اما حمله خدا به انسانِ افتاده در دامن دشمن ، شدیدتر از حمله به خودِ دشمن است. خدا دشمن را مقصر می داند ؛ ولی انسان را مقصرتر می داند. اگر دشمن را قوی بداند ، انسان را قوی تر می داند. خداوند در قرآن ، دو _ سه کلمه درباره دشمن گفته است.

یکی کلمه « رجم » است :

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ » 16

.[خدا] گفت : از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده شده ای .

یکی کلمه « لعنت » است. لعنت من بر تو که خلاف حرکت می کنی ، ساختمان های مرا خراب می کنی ، بندگان مرا بنده خود

می کنی ، شهوات آنان را تحریک می کنی و غرایز آنان را تبدیل به شمشیری می کنی که آنان را از پا درآورد.

یک حمله خدا ، حمله با کلمه « رجم » است و یکی هم با کلمه « لعنت » ؛ اما انسانهایی که خود را در اختیار دشمن گذاشته اند ، تقصیرشان از دشمن بیش تر است. آنان می توانستند دست به دشمن ندهند ، می توانستند دعوت دشمن را نپذیرند و هم رنگ دشمن نشوند ؛ چون قدرت دشمن ، ضعیف تر از قدرت انسان است. بخاطر اینکه آنچه به انسان نیرو می بخشد خداوند و همه انبیا و ائمه است و نیز عقل ، وجدان و فطرت انسان است ؛ اما دشمن جز خودش نیرویی ندارد. انسان با این نیروی عظیمی که دارد ، اگر دعوت دشمن را اجابت کند و همه سرمایه ها را بگذارد و برود ، خداوند به این انسان ، حمله سنگینی می کند :

« قُتِلَ الْاِءِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ » 17.

مرگ بر انسان ، چه کافر و ناسپاس است !

مرده باد انسان به علت این راه اشتباهی که طی کرد ! اما شما یک مرده باد شیطان در قرآن نمی بینید. صدای خدا از دست بعضی ها بلند شده است و مرده باد انسان گفته است. که تو ای انسان می توانستی دنبال شیطان نروی ، اما رفتی ؛ می توانستی فریب دشمن را نخوری ، اما خوردی ؛ می توانستی محکوم نشوی ، اما شدی ؛ می توانستی مغلوب نشوی ، اما شدی ؛ می توانستی دعوت دشمن را اجابت نکنی ، اما اجابت کردی ؛ می توانستی هم رنگ دشمن من نشوی ، اما شدی ؛ می توانستی متخلق به اخلاق الهی شوی ، اما نشدی ؛

می توانستی در مسیر انبیای خدا قرار بگیری ، اما قرار نگرفتی.

ثمره خودشناسی

کسی که خودش را بشناسد ، یک پارچه شعله دین را به خود می زند و همه مفاسد درون و برون را می سوزاند ؛ مانند زمستان که کشت کار و زارع همه تیغ های زراعت را به آتش می دهد ، همه را از دم پاک می کند و می سوزاند و صاف می کند و پس از این که سوزاند ، زمین را برمی گرداند و دانه می کارد. شهریور و مهر هم سود بسیاری به جیب می زند و راحت زندگی می کند. اگر کسی خود را بشناسد ، با آتش و حرارت دین ، همه این زباله های درون و مفاسد برون را می سوزاند. زمین با قدرت به سوی خورشید الهی دین برگشت داده می شود و دانه های احکام و اخلاق و عقاید در این زمین پاشیده می شود. آفتاب الهی هم بر این زمین می تابد. به قول قرآن ، در سوره ابراهیم ، از وجود انسان ، شجره طیبه درست می شود.

خود را بشناس ! داروها در وجود خود تو است ، همه بیماری ها هم در وجود تو است. تقصیرها را یک پارچه گردن دشمن نگذار. تو تسلیم دشمن شدی وگرنه ، او قدرتی در برابر تو نداشت. او یک دعوت کرد و تو باید شیطان را مأیوس می کردی و به درخواستهایش بی اعتنایی می نمودی . و می گفتی : نمی آیم یا اگر دعوتش را اجابت کردی ، وسط کار می خواستی او را رها کنی ، از او می بریدی ، قطع رابطه می کردی.

ظاهرا امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر را با حالت غصه و تأسف فرموده است :

« أتَزْعَمُ أنَّک جِرمٌ صَغیرٌ » .

آیا گمان می کنی موجود کوچک هستی.

« وفیکَ انطوی

العالَمُ الأكبَر » .

عالم اكبر در تو است.

« وأنتَ الكِتابُ المُبينُ الّذى بأحْرُفِهِ يَنْظَرُ المُنْظِرُ » 18 .

تو کتاب پروردگاری ، تو با همه وجودت خدا را باید برای دیگران آشکار کنی.

پی نوشت ها

1 . توبه (9) : 72.

2 . آل عمران (3) : 45.

3 . بقره (2) : 138.

4 . یوسف (12) : 111.

5 . غاشیه (88) : 9.

6 . حاقه (69) : 21.

7 . آل عمران (3) : 45.

8 . لقمان (31) : 12.

9 . بحار الأنوار : 53/326.

10 . بقره (2) : 220.

11 . یس (36) : 1 _ 2.

12 . بقره (2) : 129.

13 . شفاء الصدور : 142.

14 . کهف (18) : 110.

15 . نهج البلاغه : خطبه 32.

16 . حجر (15) : 34.

17 . عبس (80) : 17.

18 . تفسیر الصافی : 1/92.

ج_لسه 2

ریشه معارف

از مسائل بسیار مهمی که در نبوت انبیا ، امامت امامان ، کتاب های باعظمت آسمانی ، حکمت حکیمان و عرفان عارفان الهی ، مسأله ای ریشه ای محسوب می شود و نقش کلیدی در نیل به سعادت دارد ، خودشناسی و معرفت به خویشتن است. این علم ، این عرفان و این معرفت ، بنا به فرموده پیغمبر عظیم الشأن اسلام ، ریشه همه معارف است و دری است که به روی همه حقایق باز می شود. از سوی دیگر ، خطرهای بسیار بزرگی متوجه انسانی است که عمری بر او بگذرد و خود و موقعیت خود را درک نکند و هویت و شخصیت خود را نشناسد.

روایت بسیار مهمی از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره نقل شده است که می فرماید : خروج جاهلانه انسان از دنیا ، در حقیقت ، حرکت او است به سوی عذاب سنگین پروردگار بزرگ عالَم.

منابع معرفت چیست؟

اهمیت اصل این مسأله ، مشخص است ؛ اما آن چه لازم است در این باره بیان شود ، این است که منابع معرفت چیست؟ به بیان ساده تر ، اگر ما بخواهیم خود را بشناسیم ، کافی است که درباره خودمان مستقلاً فکر کنیم و از این راه ، خود را بشناسیم. تاریخ بشر ثابت کرده است که از این راه ، هیچ کس تاکنون به همه هویت خود نرسیده است. امکان رسیدن او هم وجود ندارد ؛ زیرا عقل انسان و قوه درک انسان و آن سرمایه ای که برای معرفت وجود دارد ، مانند دیگر اعضا و جوارح انسان ، محدود است و دیدگاه چشم او ، دیدگاهی بسته است. اگر انسان بخواهد خود را آیینه شناخت خود

قرار دهد ، نمی تواند با ملاک قرار دادن خود ، خویشتن را بشناسد. تجربه تاریخی هم ثابت کرده است که این کار ، تاکنون شدنی نبوده است.

انسان منهای آن منابع معرفت ، هویت خویش را نمی شناسد. ناچار مجبور است به منابع معرفت مراجعه کند و به منابعی که انسان را تا مقام قرب و لقا و رضوان خدا حرکت می دهد و او را به شجره طیبه تبدیل می کند ، متصل شود :

« أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ * تُؤْتِیآ أُكُلَهَا كُلَّ حِینِ » 1.

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است . میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد .

این منابع ، انسان را به موجودی به تمام معنا الهی تبدیل می کند ، به گونه ای که در روایات ما وارد شده است که در عین این که در زمین زندگی می کند ، ولی کار خدایی می کند ، در حالی که در این سیاره خاکی زندگی می کند ، به ملکوت نور و روشنایی می دهد. وقتی که عقل به عقول عالیه و به منابع الهی وصل شود ، آن چه را باید دریافت می کند و آن چه را باید بفهمد ، می فهمد و آن چه را باید بیابد ، می یابد.

رأس منابع معرفت

در رأس منابع معرفت ، کتاب خدا ، قرآن مجید است. برخی قرآن مجید را به آینه تشبیه کرده اند ، که تشبیه بسیار جالبی است. می گویند : قرآن مجید ، مانند یک آینه است که انسان می تواند خود را با همه هویتی که دارد ، در آن ببیند. وقتی انسان خود را با این آیینه روبه رو می کند ، می فهمد که کیست ،

همه حُسن ها را می شناسد ، همه زشتی های مربوط به خود را می شناسد ، عوامل کمال و رشد را می شناسد ، راه قرب و لقا و اتصال و عشق و رابطه را پیدا می کند به رذائل و فضائل اخلاقی آگاه می شود ، وجود خود را به فضائل آراسته و از رذائل اخلاقی پیراسته می سازد.

پس از نزول قرآن مجید بود که از میان مردم جاهلی عرب ، عالی ترین سرمایه های الهی ساخته شد. کسانی ساخته شدند که پیغمبر عزیز اسلام ، به وجود آنان افتخار می کرد. قرآن مجید از مردم کوچه و بازار ، معلم ملائکه ساخت. شما شنیده اید که جبرئیل به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می گفت : ملائکه از ابوذر ، برای معرفت به خدا و رابطه با خدا درس می گیرند. قرآن مجید آینه ای است که همه هویت را نشان می دهد ، همه عوامل حرکت و توقف را هم نشان می دهد. در مرحله اول ، ارزش وجودی انسان را نشان می دهد ، این آیه درباره چه موجودی غیر از انسان ، در این کتاب شریف نازل شده است :

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيآ ءَادَمَ » 2.

به یقین ، فرزندان آدم را کرامت دادیم .

بدون تردید آنچه سبب کرامت بخشیدن به انسان شده است عبارت از روح الهی آنان ، نفس زکیه آنان ، مایه عالی فطری آنان ، آن سرمایه عالی عقلی آنان ، وقت هایی که در اختیار ایشان گذاشته است که در قرآن مجید به این وقت ها قسم می خورد و به فرستادن انبیا. شب عاشورا حضرت سید الشهدا به این مطلب اشاره فرمود :

« عَلی أنْ أكرَمْتَنا بِالنُبُوَّه » 3.

این مسأله کوچکی نیست

که خداوند معلمانی ، مانند نوح ، ابراهیم ، اسماعیل ، یوسف ، یعقوب ، اسحاق ، اسباط ، عیسی بن مسیح و وجود مقدس پیامبر عظیم الشأن اسلام را برای مردم فرستاده است. و اینان منابع کمی نیستند. با اتصال انسان به این منابع ، زمینی ها از آسمانی ها برتر می شوند. در « اصول کافی » است که روح اعظم ، بر دختر گرامی پیغمبر اسلام نازل می شده است. این انسان زمینی ، برتر از موجودات آسمانی است. خداوند انسان را با سرمایه های ملکوتی ای که درون و بیرون او قرار داده ، او را گرامی داشته است. اتصال به قرآن یا نبوت یا امامت ، نعمت کوچکی نیست. در این زمینه ، هم باید قرآن مجید را خوب خواند و هم روایات و اخبار را فهمید. خداوند درباره انسان ، در قرآن می فرماید :

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْاءِنسَانَ فِیآ أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ » 4.

ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم .

هم چنین درباره انسان می فرماید :

« فَتَبَارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ » 5.

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است .

تفریط در دنیا

آری ، قرآن مجید آینه است و همه هویت انسان را نشان می دهد که انسان کیست. نبوت منبع دیگری برای نشان دادن انسان است. امامت نیز یک منبع است برای انسان. امیرالمؤمنین انسان را چنین تعریف می کند :

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه » 6.

ریشه انسان ، مغز او است.

فرق میان انسان و حیوان ، این است که حیوان منحصر به همان گوشت و پوست و استخوان است ؛ ولی انسان به واقعیات دیگری منحصر است. خداوند در قرآن مجید می فرماید : برخی انسان ها در

روز قیامت ، می گویند :

« ... أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَاحَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ » 7.

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم .

بسیار کشنده است برای کسانی که در روز قیامت گرفتار این درد می شوند. بدبخت ترین انسان کسی است که وارد محشر شود ، وقتی که همه پرده ها را بلا می زند و « یوم تُبْلَی السَّرَائِرُ » می شود ، همه واقعیات نشان داده می شود ، فریاد بزند : وای بر من ! تأسف و حسرت بر من ، « عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ » . این بسیار مهم است که من در دنیا برخلاف همه موجودات غیبی و برخلاف همه موجودات شهودی ، موجودی جنب اللهی بودم ، همه موجودات عالم ، در نقطه بُعد زندگی می کردند و من همسایه خدا و در کنار خدا بودم ، مال خدا بودم ؛ اما دچار تفریط و کوتاهی و سهل انگاری شدم. مگر دیگران مال خدا نبودند؟ دیگران ذاتا مال خدا بودند ، ولی اعتبارا خدا همه را برای انسان قرار داده بود :

« هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً » 8.

او است که همه آن چه را در زمین است ، برای شما آفرید .

خداوند آن ها را ساخت ؛ اما همه را سر سفره انسان قرار داد و به سر سفر تنعّمات خویش نشاند. آن گاه می گوید : « عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ » ؛ من در دنیا دچار تفریط شدم. افراط به معنای زیاده روی و تفریط به معنای کوتاهی است. دچار تفریط شدم ، یعنی آمده ام که زیاد شوم ؛ ولی پس از یک عمر

ماندن ، خود را کم کردم. عده ای آن قدر خود را کم می کنند که قرآن مجید در سوره قارعه می گوید : روز قیامت وقتی آنان را در ترازوی ارزش ها می گذارند ، اصلاً در خور کشیدن نیستند. شی ء باید وزن داشته باشد که در مقابلش پول بدهند. کسی شی ء بی وزن را نمی خرد ؛ مثلاً اگر یک پر کاه را در ترازو بگذارند و بگویند : یک تومان باید پول بدهید ، ما می گوییم : یک ریال هم نمی ارزد.

در سوره القارعه می گوید : عده ای را در قیامت ، در ترازو می گذارند :

« وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَ زِينُهُ » 9.

و اما هر کس اعمال وزن شده اش سبک و بی ارزش است .

اصلاً ارزش وزن کردن را ندارد.

« وَ نُفِخَ فِى الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ * قَالُوا يَاوَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَانُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ » 10.

و در صور دمیده شود ، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند . می گویند : ای وای بر ما ! چه کسی ما را از خواب گاهمان برانگیخت ؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند.

اینان تفریط کار بودند و از خود کم کردند.

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه » ریشه انسان مغز او است. مغز چیست؟

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى » 11.

و از روح خود در او دمیدم .

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا » 12.

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت .

« لآَيَاتٍ لِأُولِى الْأَلْبَابِ » 13.

نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است

.

« لاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » 14.

نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا] برای اندیشمندان است .

« لاَءَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » 15.

یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا] ست .

این ها همه مغز است :

« فِطْرَةَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ » 16.

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور ، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست .

این مغز است. آن گاه ، برخی انسان ها موجب پوسیده شدن مغزشان شدند. حقیقت انسان ، مغز او است. پس باید این پوست و گوشت و استخوان را به عنوان سپر حفظ آن مغز ، نگه دارد. اگر این پوست و گوشت و استخوان را زندان آن مغز قرار دهد ، مغز در این زندان می پوسد و می میرد. پیامبر مَثَل جالبی درباره این افراد دارند. ایشان افرادی را ، که منحرف حرکت می کنند ، به کرم ابریشم تشبیه کرده اند که پیله آن زندان آن است. سه ماه ، چهار ماه فقط به پیله می رسد. پس از سه ، چهار ماه ، که همه درها بسته می شوند ، داخل پیله می میرد. این بدن ، قبر و زندان نیست ، تاریک خانه نیست ، سپر حفظ است.

علمای بزرگ علم اخلاق می گویند : حداکثر چیزی که بدن در این دنیا می خواهد ، سه چیز است : مسکن ، پوشاک و غذا.

همه کسب ها هم برای همین سه ناحیه است. گرداندن و نگاهداری این خیمه ، مایه چندانی نمی خواهد ، نه مایه عمری می خواهد و نه مایه کاری. به شخصیتت و به مغزت که خداوند متعال ، بدن را سپری برای حفظ آن قرار داده است ، نه زندان و قبر و پیله آن باید رسیدگی کرد .

گریه بر بشر

روزی پیامبر اسلام غصه می خورد ، به اندازه ای که اشک مبارکش روی چهره اش جاری شد. علت غصه ایشان هم این بود که چرا بیشتر مردم ، به سخنان من گوش نمی دهند. مگر من چه می گویم؟ آیا می گویم : نخورید ، نپوشید ، خانه نداشته باشید ، دنیا نداشته باشید ، کسب و صنعت نداشته باشید؟ من به مردم می گویم : می دانید من برای چه آمده ام؟ تابلوی آمدن من برای شما روشن است :

« فَإِنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الدُّنیا وَ الآخِرَه » 17.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما (به ارمغان) آورده ام .

خیلی ها برای این بشر گریه کرده اند. در کتاب « وسایل الشیعه » ، از امام صادق نقل است که می فرماید : وقتی که یک گنه کار ، پشیمان شود و در پیشگاه خدا گریه کند و اشکش که روی صورتش جاری شود ، این اشک می تواند دو کار انجام دهد : در دنیا رحمت الهی را بر امتی نازل کند ، که در آن امت ، همه گونه انسان بد و خوب هست. کار دیگری که می تواند انجام دهد ، این است که شعله های آتش جهنم را خاموش می کند. این قدرت اشک یک گنه کار است که نمک خدا را خورده و نمکدان را شکسته است و

اکنون پشیمان است. آن گاه اگر پیغمبر برای هدایت مردم گریه کند ، این اشک از مغز برخاسته است ، مغزی که انعکاس اسما و صفات است.

حضرت ابراهیم هم گریه کرد. وقتی که جنگ جمل تمام شد ، امیرالمؤمنین به سراغ کشته های دشمن رفت و زار زار گریه کرد ، در حالی که یک انسان پیروز ، بر سر کشته های دشمن باید کف بزند ، هلهله کند و جشن بگیرد. کسی که کنار دست حضرت نشسته بود ، گفت : چرا گریه می کنید؟ فرمود : چرا اینان به جهنم رفتند؟ من طاقت ندارم. چه دلی سوخت ! چه دل هایی برای بشر سوخت ! چه اشک ها از چه چشم هایی جاری شد ! چه دعاهایی پشت سر این بشر شد ! چه معلمانی خداوند برای این بشر فرستاد ! و چه کتاب هایی برای این بشر نازل گردید ، امّا عدّه ای خود را از تربیت آن محروم ساختند !

گریه پیامبر علیه السلام برای امتش

جبرئیل خدمت پیامبر آمد و گفت : آقا ! چرا گریه می کنید؟ فرمود : مردم به سخنان من گوش نمی دهند. ظاهرا وقتی جبرئیل آمد ، آیه 22 سوره فاطر را آورده بود :

« وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ » 18.

و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند ، بشنوانی .

می دانی چرا به سخن تو گوش نمی دهند؟ زیرا بدن آنان قبر و مغزشان مرده داخل آن قبر شده است. چگونه مرده سخن تو را بشنود؟ گوشی باقی نمانده است. از وجود بیش تر مردم مکه ، فقط تعدادی قبرهای متحرک مانده است. قبرهای در قبرستان ثابتند و بعضی از قبرها روی زمین راه می روند. قبرها محل مار و کرم و مور

هستند. این بدن هایی هم که شکل قبرند ، خورنده دارند و مانند قبرند. قبرها پوشش دارند ، این ها هم پوشش دارند. مردم با قبرها سر و کار دارند ، مردم با این قبرها هم سر و کار دارند. مغز مُرده در این قبر پوسیده است و آن فرد زندانی در این زندان نابود شد. تو چگونه می خواهی برای آنان سخن بگویی؟

امیرالمؤمنین می فرماید :

« أصلُ الإنسانَ لُبُّه و عَقْلُهُ دینَهُ و قُوَّتُه » 19.

پای بند انسان ، دین او و مردانگی او است.

نظر قرآن و امیرالمؤمنین را درباره موقعیت انسان دانستیم. اکنون ببینیم امام ششم در این باره چه می فرماید : « إنّ صُورَةَ الإنسانِیَّه ... » . سخن از انسانیت است و از حقیقت آدمی. این بدن را غیر از ما دیگران هم دارند ، درشت تر و محکم تر و گاهی هم قشنگ تر از ما ؛ اما بدن آهو بسیار دونده تر از بدن ما است.

من شنیدم نمی دانم تا هفتاد کیلومتر می دود ، جیپ دنبالش کند گاهی حتی از ماشین تندتر می دود.

ارزش انسان به عقل است

می گویند : هر گاه چنگیز به شهری حمله می کرد ، در دروازه شهر می گفت : نماینده شهر را بفرستید تا با من صحبت کند. در یک شهری کودکی ده _ دوازده ساله را فرستادند. چنگیز ناراحت شد و گفت : بزرگ تر از تو در این شهر نبود؟ گفت : چرا ، شتر بود. می خواهی بروم و آن را بیاورم؟ اگر هیکل بزرگ می خواهی ، هیکل دارتر از من در شهر زیاد است. یکی از آنها شتر است.

گفت : قوی تر از تو در این شهر نبود که نزد من بفرستند؟ گفت : چرا ، کرگدن هست ،

اگر می خواهی ، بروم آن را بیاورم.

گفت : آیا این شهر ریش سفیدتر از تو نداشت؟ گفت : چرا ، ما بزهایی داریم ریش های بسیار قشنگی دارند ، تمیز ، سفید ، پنبه ای ، مانند ابریشم نرم اگر دوست داری ، یکی از آن ها را بیاورم. تو عقل می خواهی و منطق یا هیکل می خواهی ومو؟

البته باید به جسم نیز رسیدگی شود و نیاز آن تامین گردد . اما نه در حدی که زندان و قبر شود برای حقایق الهی ، که آن حقایق ، در این زندان و قبر بمیرند و بپوسند. این پنج حس باید به طرف ملکوت باز باشند. کسانی که درون قبر هستند ، از راه حواس ظاهری ، باید چیزی به آنان اضافه شود که فردا نگویند : « عَلَی مَا فَرَّطتُ

فِی جَنبِ اللّه ِ » 20. ما همسایه خدا بودیم ؛ اما چه تفریطی کردیم ! تمام نعمتهای ارزشمند خدا را در این جا نابود کردیم. اکنون باید همسایه شمر و معاویه و یزید بشویم.

کسانی که ساکن بهشت هستند ، « فِی جَنبِ اللّه ِ » هستند ؛ چون صفت « جَنبِ اللّه ِ » بودن را در دنیا هم حفظ کرده اند. کسانی هم که صفت « جَنبِ اللّه ِ » بودن خود را نابود کرده اند ، باید در کنار یزید و معاویه و فرعون و نمرود زندگی کنند ، همسایه هایشان آنان هستند.

شخصیت حقیقی انسان

این روایت ، بسیار مهم است :

« إنّ صُورَهَ الإنسانِیَّه هِیَ الطَّریقُ المُستقیم إلی کُلِّ خَیْر » 21.

صورت انسانی طریق مستقیم به سوی هر خیری است .

این سخن ، نه درباره ملائکه است ، نه درباره موجودات دیگر. چهره

واقعی انسان ، راهی مستقیم است ؛ یعنی نزدیک ترین جاده می باشد. راه مستقیم ، کوتاه ترین ، نزدیک ترین و بهترین راه است. وقتی که خداوند انسان را خلق نمود ، چهره او را راه مستقیمی به سوی تمام خیر قرار داد. مرحوم حاجی سبزواری ، در کتاب منظومه ، وجود را که تفسیر می کند ، می گوید : وجود ، منبع کل خیر و کل شرف است. کل خیر یعنی خدا. وقتی که خداوند صورت انسانی را آفرید ، چهراش را روبه روی خود قرار داد تا پس از تربیت و تزکیه نفس ، به همان هدفی که رو در روی شما است ، معرفت پیدا کنید و به سوی او حرکت کنید.

طبق این فرموده امام صادق ، کسی که روی انسانیتش رااز خدا برگرداند و به خدا پشت کند ، به کجا می رود؟ وقتی شما را ساخت ، پلی را هم ساخت بین بهشت و جهنم و شما روی این پل هستید. فکر کنید که به کدام سوی پل در حال حرکتید.

این گونه روایاتی که تعریف از انسان می کنند ، غرورآفرینند. آیات قرآنی هم که درباره انسان سخن می گویند ، و ماهیت انسان را بیان می کنند ، لذت بخشند ؛ مثلاً در آغاز سوره بقره ، وقتی که خداوند می خواهد انسان را به ملائکه معرفی کند ، می فرماید :

« قَالَ يَاادَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ » 22

.[خدا] فرمود : ای آدم ! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده .

ای آدم ! ملائکه آن گونه که باید و شاید ، متوجه نیستند. آنان را آگاه کن که من کیستم. ببینید ما چه مقامی داریم ! پس انسان باید

بسیار سبک مغز باشد که به امریکا یا دیگران که مجسمه کفر و الحاد هستند بگوید راه و رسم درست زندگی کردن را به من بیاموز. به آدم می گوید ملائکه درست نمی شناسند و معرفت ندارند. من تو را پس از چند میلیارد سال که ملائکه آفریده شده بودند ، آفریدم. « أَنبِئْهُم » ایشان را آگاه کن. حال آیا مارکس یا دورکیم یا فروید یا وزارت امور خارجه آمریکا یا روسیه باید راه و رسم زندگی را به ما آموزش دهد. آیا باید بیگانگان از دین و قرآن و انسانیت به ما بگویند : ای بیچاره! بیا تو را با راه و رسم زندگی آشنا کنم.

« و هِیَ کِتابُ الَّذی کَتَبَهُ اللّهُ بِیَدِه » 23.

انسان کتابی است که خداوند متعال آن را با دست خود نوشته است.

بدن ما را عوامل متعدد عالم به اراده خدا با کمک هم نقاشی کرده اند ؛ اما حقیقت ما را دست مستقیم خودش نقاشی کرده است. پس نگذار روی این نقاشی شیطان قیر بپاشد که بعد نتوانی آن را پاک کنی .

« ثُمَّ کَانَ عَاقِبَهَ الَّذِینَ أَسَاؤوا السُّوآأَیٓ أَن کَذَّبُوا بِایَاتِ اللّهِ » 24.

آن گاه بدترین سرانجام ، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند.

پی نوشت ها

1 . ابراهیم (14) : 24 _ 25.

2 . اسراء (17) : 70.

3 . بحار الأنوار : 44/392. 4 . تین (95) : 4.

5 . مؤمنون (23) : 14.

6 . الأمالی : 312.

7 . زمر (39) : 56 .

8 . بقره (2) : 29.

9 . قارعه (101) : 8 .

10 . يس (36) : 51

_ 52 .

11 . حجر (15) : 29.

12 . شمس (91) : 7.

13 . آل عمران (3) : 190.

14 . رعد (13) : 4.

15 . رعد (13) : 3.

16 . روم (30) : 30.

17 . بحار الأنوار : 18/192.

18 . فاطر (35) : 22.

19 . الأمالی : 312.

20 . نهج السعاده : 8/312.

21 . تفسير الصافی : 1/86 .

22 . بقره (2) : 33.

23 . تفسير الصافی : 1/92 .

24 . روم (30) : 10.

ج_لسه 3

باارزش ترین علم

خودشناسی در پیشگاه حضرت حق از باارزش ترین علوم است. منفعت این دانش برای انسان به گستردگی همه عالم هستی و هم به گستردگی عالم ابدی است.

برای این که انسان خودش را بشناسد و موقعیت خود را در این عالم درک کند ، چاره ای ندارد جز این که به منابع اصیلی که واقعیات مربوط به او در آن منابع ثبت است مراجعه کند. در رأس این منابع قرآن کریم است که برخی از واقعیات این کتاب ، پیش از این بیان شد. منبع اصیل دیگر اخبار و روایات است که از قول پیغمبران خدا ، رسول گرامی اسلام و ائمه طاهرین قدس سرهما در مهم ترین منابع خبری ما نقل شده اند که برخی از آن سخنان را نیز بیان کردیم.

انسان با توجه به آن مایه های عظیمی که به دست اراده حضرت حق ، در ساختمان وجود او به کار رفته اند ، موجودی است که در میان موجودات عالم غیب و شهادت ، موجود خاص و ممتازی است. سازنده این موجود با این مایه های عظیم ارزشی که در آن قرار داده است ، رضایت ندارد که گوهر وجود او به دست شیاطین بشکند

و از قیمت حقیقی خود سقوط کند ، و به موجودی تبدیل شود که در ترازوی ارزش الهی نتوان او را وزن کرد.

برای این که سرمایه های داده شده به انسان ، به وسیله خودِ انسان به کار بیفتد و تبدیل به منافعی ابدی شود ، پروردگار بزرگ عالم او را به سوی برخی حالات و اعمال دعوت می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : همه این اعمال و حالاتی که انسان به آن ها دعوت شده است ، پروردگار در آیات قرآن مجید بیان کرده است.

صراط مستقیم

در سوره مبارکه یونس خداوند آیه عجیبی درباره دعوت خود دارد که می فرماید من شما را به چه چیزی دعوت می کنم. نمونه این آیه را در قرآن کریم کم داریم .

« وَ اللّه ُ يَدْعُوآا إِلَى دَارِ السَّلامِ وَ يَهْدِى مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ » 1.مردم را به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد ، به راهی راست هدایت می کند .

خدا شما را به دار سلام و به صراط مستقیم دعوت می کند. صراط مستقیم راهی است که در دنیا برای انسان ترسیم کرده است و دار السلام نتیجه حرکت انسان در این صراط مستقیم است. صراط مستقیم چیست؟ امام صادق علیه السلام ترجمه ای از صراط مستقیم دارند که بسیار عالی ، حقیقت آن را بیان می کند. این ترجمه را حکیم متأله ، فیلسوف بزرگ و محدث خبیر ، فیض کاشانی ، در تفسیر « صافی » نقل می کند.

شخصی از حضرت می پرسد که به نظر شما « اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِيمَ » یعنی چه؟ البته پاسخ های بسیاری درباره ترجمه

صراط مستقیم داده شده است که همه آنها در پاسخ حضرت صادق علیه السلام جمع است. توجه به صراط مستقیم و قرار داشتن در صراط مستقیم ، به اندازه ای اهمیت دارد که پروردگار عزیز عالَم برای به کار افتادن سرمایه هایی که از باب لطف و عشق و محبت ، به انسان مرحمت فرموده است ، بر بندگانش واجب کرده که در شبانه روز ، ده بار مسأله صراط مستقیم را تکرار کنند. البته گفتن صراط مستقیم و تکرار آن ، از نظر پروردگار بزرگ عالم ، به این سادگی ها نیست که من به صورت واجب ، در هر 24 ساعت ، ده مرتبه بگویم : « اهدنا الصراط المستقیم » و بعد هم سراغ کار دنیایی ام بروم. در آیه شریفه ای خطاب به حضرت موسی آمده است که در همان لحظات آغاز نبوت ایشان است و خداوند به صورت امر واجب می فرماید :

« وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِكْرِیآ » 2.و نماز را برای یاد من برپا دار .

نماز را برپا دار برای این که یاد من باشی. به تعبیر فارسی تر ، نماز بخوان که از راه این نماز ، کرسی حکومت درون و برون تو ، برای همیشه در اختیار من قرار بگیرد ؛ چون تو موجودی هستی که از درون و برون خودت آگاهی نداری. خیلی ها به دنبال این هستند که کرسی حکومت بر تو را اشغال کنند ؛ ولی هر کس حاکم بر تو شود ، بود و نبود تو را از بین می برد. اگر غیر از خدا هم بر انسان حاکم شود ، جز شیطان هیچ چیز دیگری نیست. و غیر خدا شیطان است.

البته وقتی

می گوییم : خدا ، شؤون خدا شامل هر چیزی که همراه پروردگار هست نیز می شود. نبوت و رسالت شأنی از شأن اللّه است. امامت شأنی از شأن اللّه است. وحی شأنی از شأن اللّه است. وقتی می گوییم خدا ، انبیا هم با خدا هستند ، امامان هم با خدا هستند ، قرآن هم با خداست و واقعیات هم با خدا هستند. فقیه و عالم ربانی واجد شرایط ، حکیم الهی و عارف بیدار ، همگی از شؤون پروردگار هستند ، اسمای حق هستند. غیر خدا هم که می گوییم ، یعنی غیر از همه اینها و آن شیطان است.

حکومت شیطان

خداوند بسیار هشدار می دهد که مواظب باشید حکومت وجودتان دست شیطان نیفتد. هرگز خداوند در قرآن مجید قبول نکرده است حکومت شیطان را و عذر کسی را که درون و برون خود را به دست شیطان بدهد. عجیب تر این که خود شیطان حاکم بر وجود انسان هم در روز قیامت در پیشگاه پروردگار ، همه خرابی های انسان را به گردن نمی گیرد و خدا هم سخنش را پذیرفته است که همه این خرابی ها گردن تو نیست. 99% خرابی ها به گردن خودِ انسان است و یک درصد آن ، به گردن دشمن است چون شیطان فقط وسوسه گری می کند لکن این خود انسان است که مهار خود را به دست شیطان می سپارد و به دنبال او حرکت می کند.

قرآن مجید ، هر عامل جدا کننده انسان از خدا را شیطان نامیده است ، هر کس که باشد ، ظاهری باشد یا باطنی ، شهری باشد یا روستایی ، با سواد باشد یا بی سواد ، فقیر باشد یا پولدار ، حکومت باشد

یا غیر حکومت. هر عاملی که در حاکمیتش گوهر وجود و شخصیت وجود انسان را به نابودی می کشد و او را به جایی می برد که امکان وزن کردن در ترازوی ارزشها را نداشته باشد ، شیطان است.

عاقبت شیطان پرستان

در قرآن آیه بسیار عجیبی است :

« وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ » 3.

وقتی کار از کار گذشته و دیگر تمام شده و راه برگشت و جبرانی نمانده ، همه درهای توبه و رحمت به روی شیطان پرست ها بسته شده ، دنیا به پایان رسیده و قیامت اتفاق افتاده ، دادگاه برپا شده و قرار است محاکمه آغاز شود ، شیطان به حرف می آید. این شیطان ، دولت امریکا می تواند باشد ، انگلیس می تواند باشد ، منافق داخلی می تواند باشد ، منافق خارجی می تواند باشد ، پدر بی دین هم می تواند باشد ، زن بی دین هم می تواند باشد ، بچه بی دین هم می تواند باشد. امیرالمؤمنین می فرمود : « الزُّبَيْرُ مِنّا » 4. یعنی زبیر از ما می باشد . همان مطلبی که پیغمبر درباره سلمان می فرمود ؛ ولی تا وقتی که پسر زبیر ، در زندگی او دخالت نکرده بود. از وقتی که این پسر بی تربیت و بی ادب و شیطان صفت ، حاکم بر پدرش شد ، دیگر « الزُّبَيْرُ مِنَ الشَّيطان » شد.

فرقی نمی کند که این شیطان ، چه کسی باشد. شیطان آن عاملی است که مرا از پروردگار جدا کرد ، آن عاملی است که نگذاشت گوهرم را با دعوت خدا پرداخت کنم و به آن شکل بدهم ، شکل رضایت خدا را به آن بدهم ، شکل بهشت را به آن بدهم ، شکل نبوت را به

آن بدهم ، شکل امامت را به آن بدهم. اجازه نداد من هم چون ابراهیم و اسماعیل شوم ، و چون یوسف عزیز مصر وجود خویش گردم. کلنگ برداشت و به جان ساختمان الهی من افتاد و هر جا را دلش خواست ، خراب کرد. من هم راه را به او نشان دادم. اگر من مبارزه کرده بودم ، لطمه نمی خوردم. من راه را به او نشان دادم و به جایی رسیدم که از خراب شدن خودم هم لذت می بردم. هزار دفعه به من گفتند که وجود تو در حال خراب شدن است ، از این مسیر راه نرو! گفتم : دوست دارم بروم و لذت هم می برم به کسی مربوط نیست.

اکنون که کار تمام شده است ، با چهره ای زشت و کریه وارد محشر شده است و از همه وجود او فقط خرده هایی استخوان و گوشت و پوست باقی مانده است که به درد سوزاندن می خورد. بدن را قبر برای عقل و فطرت و وجدان و روح و آن رابطه های الهی کرد ، آنها را خفه کرد و همه آن واقعیات را ضایع کرد. بعد شیطان این سخنان را به مریدانش ، به بندگانش ، به برده هایش ، به کسانی که حرف او را خوب گوش دادند و لذت هم بردند ، می زند : « إِنَّ اللّه َ وَ عَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ » 5. این سخن شیطان در قیامت است به مردمی که دنباله رو او بودند. به ایشان می گوید : پروردگار بزرگ عالم ، خدای دروغ گویی نبود ، علتی نداشت که دروغ بگوید. هر وعده ای که خدا در دنیا به شما داد ، « وَعْدَ

الْحَقِّ » بود. هر وعده ای که داد ، وعده رضایت بود. وعده بهشت ، وعده رشد ، وعده کمال ، وعده رسیدن به مقام قرب ، وعده رسیدن به مقام لقا و وعده رسیدن به مقام وصل بود. اگر وعده پیروزی داد ، همه وعده ها درست بودند. « وَ وَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ » . اما من هر چه وعده به شما دادم ، وعده قلابی و دروغ بود. گفتم : از این جاده بیا ، به هر چه لذت است می رسی ، وضع تو خوب می شود و کار و کاسبی تو بالا می گیرد. می گفتم : سعادت در این جاده است ، سعادت در رفاقت با این گروه است که از خدا بی خبرند : « وَ مَا كَانَ لِىَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ » 6. شیطان به آنها می گوید من زورم به شما که نمی رسید ، فقط می توانستم به شما وعده بدهم. پروردگار بزرگ عالم چنان قدرتی به من نداده بود که سر شما را به سنگ بکوبم. یا با تیشه ، شما را ریشه کن کنم. من سلطنتی بر شما نداشتم. فقط می توانستم با شما رابطه برقرار کنم و شما را دعوت کنم : « إِلآَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِى » .

من فقط می توانستم بگویم : بیا ، شما هم جواب مرا دادید و گفتید می آییم. خدا هم شما را دعوت کرده بود : « وَ اللّهُ يَدْعُوآا إِلَى دَارِ السَّلامِ وَ يَهْدِى مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ » 7. می خواستید بروید : « فَلاَ تَلُومُونِى » .

انسانِ مختار

پروردگار می گوید : در صحنه محشر ، شیاطین به بندگان خود می گویند حق این که ما را سرزنش کنید

، ندارید. هیچ کدام از شما نمی توانید به ما بگویید : ای مخالف خدا ! ای ملعون پست ! ای رجیم ! ای خائن ! ای جانی ! ای جنایتکار ! چرا مرا به جهنم دچار کردی؟ چرا مرا بدبخت کردی؟ چرا مرا بیچاره کردی؟

مرا ملامت نکنید : « وَلُومُوآا أَنفُسَکُم » هر چه می خواهید فقط خودتان را سرزنش کنید. برای خودتان آه بکشید. برای خودتان داد بزنید : « مَّا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ » . من امروز کمترین قدرتی برای این که به فریاد شما برسم ، ندارم ؛ چون خود من هم گرفتارم. « وَ مَا أَنتُم بِمُصْرِخِیَّ » شما هم نمی توانید مرا نجات دهید. « إِنِّی کَفَرْتُ بِمَا أَشْرَکْتُمُونِ » : من بیزار هستم و کافرم به همه برنامه های بد شما. « مِن قَبْلُ » از قبل هم اصلاً با شما خوب نبودم و شما را نمی پسندیدم. آن موقع هم ما شما را مردمی پست ، زبون ، ضعیف ، برده ، بدبخت و بیچاره حساب می کردیم. « إِنِّی کَفَرْتُ بِمَا أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ » . این جمله ، دیگر بسیار دردناک است که شیطان در روز محشر فریاد می زند :

« إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ » 8 ؛ یعنی هر کس از حدود خدا تجاوز کرده است ، آماده عذاب دردناک خدا باشد.

تأثیر نماز

خداوند به موسی بن عمران می فرماید :

« وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکْرِی » 9. نماز را به یاد من برپا دار . نماز برای این است که حاکمیت من بر تو استقرار پیدا کند.

« إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنکَرِ » 10.یقیناً نماز از کارهای زشت و کارهای ناپسند ، باز می دارد .

خودِ

نماز ذکر است. برای چه ما را مأمور به ذکر کرده اند. در ذکرگویی همه وجود باید شرکت کند. ذکر واقعی ، ذکری است که همه هستی در آن شرکت کند. وقتی می گویم : « لا إله إلاّ اللّه » ، « اللّه اکبر » ، « لا شریک له » ، « لا حول ولا قوه إلاّ باللّه » ، همه هستی من باید در این ذکر شرکت کند. « لا إله إلاّ اللّه » یعنی هر چه حرام است ، به دور از من و هر چه واقعیت است ، برای من می باشد. آن قدر هم باید این ذکر را با زبان تکرار کنم تا آخر عمر که قلب و روحم در این حقیقت غرق شود و نَفْس شناگر در این حقیقت شود.

وضوی پاکان

به یکی از بزرگان دین گفتند : چگونه نماز می خوانی؟ گفت : وقتی هنگام نماز فرا می رسد ، من دو وضو می گیرم : یک وضو برای بدنم و یک وضو برای حقیقتم. وضویی که برای بدنم می گیرم ، همان وضویی است که امام صادق تعلیم داده و گفته است : وقتی که وضو می گیری ، آبی که به صورتت می ریزی ، توجه داشته باش که صورتت را و هر چه در صورت تو است ، برای او پاک کن :

« إنَّ اللّه لا یَنْظُرُ إلی صُوَرِکُمْ بَلْ یَنْظُرُ إلی سیرَتِکُمْ » .

بدرستی که خداوند به صورت (ظاهری) شما نظر ندارد بلکه به سیرت و باطن شما می نگرد .

گفت : وضو که می گیرم ، چشمم را از نظر انداختن به نامحرم با وضو مُهر می کنم. این قدر هم این مُهر

قوی است که اگر من هم بخواهم آن را باز کنم ، باز نمی شود ؛ مانند این که دو پلک را به هم چسبانده باشند. در کتابی دیدم خطرهای نگاه کردن به نامحرم را تحلیل کرده بود و یازده خطر سنگین برای نگاه به نامحرم شمرده بود. همه آن خطرها هم درست بود. اگر مردان و زنان در ایران ، راست بگویند ، علت بیشتر طلاق ها فقط نگاه است. مرد ، خانم نامحرمی را بیرون از خانه دیده است که زیباتر از همسر خودش بوده است. از همسر خود دلسرد شده است و یا خانم نیز ، یک نفر را دیده است که زیباتر از شوهر خودش بوده است و در او خیره شده و دل او را برده است و از شوهر خودش فراری شده است. بعد هم طلاق می خواهد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

« النَّظَرُ شُعْبَةٌ مِنَ الزِّنا » .

نگاه (آلوده) بخشی از زنا است .

می گویند : نگاه مقدمه زنا است. می گویند : نظر به شهوت مورث حسرت طویل است. می گویند : « سَهْمٌ مِنْ سَهامِ الإبلیس » 11. نگاه تیری از تیرهای شیطان است .

چشمم را که می شویم ، می گویم : تو مال او هستی ، نه مال نامحرم. هنگام وضو دو لبم را هم که کاملاً می شویم و می گویم : اجازه نداده اند که با همه جا تماس برقرار کنی. در روایات ما دارد کسی که نامحرمی را ببوسد ، فرقی نمی کند که پسر باشد یا دختر ، در برخی از روایات ، به خصوص پسر گفته شده است ، وقتی از قبر بیرون می آید ، بندی از آتش جهنم به

بدن او می گذارند و حساب آخرین نفر را که رسیدند ، تازه می آیند سراغ او که بیا ببینیم وضع تو به کجا باید بکشد؟

وضو می گیرم ، زبانم را هم خوب می شویم. وضو یعنی طهارت ، یعنی مهار. زبانم را با وضو مهار می کنم. وضو می گیرم که مرا در پیشگاه مقدس اوراه دهند. با وجود مقدس او حرف بزنم. جدی اهل غیبت نیستم. اگر می خواهم حرف بزنم ، روبه رو حرف می زنم. او را به کناری می کشم ، به او احترام می گذارم ، سلام می کنم و می گویم : معذرت می خواهم ، خیال کردم عیب داری ، می خواستم عیب تو را گوشزد کنم. با این روش ، او می پذیرد که عیب دارد. می گویم : حیف است ، گوهر وجودت در حال لطمه خوردن است.

دست هایم را که می خواهم بشویم ، به دستم می گویم : انگشتان تو را برای گرفتن لقمه حرام نساخته اند ، تو را برای گرفتن آلات موسیقی و قمار نساخته اند ، برای گرفتن شیشه مشروب خلق نکرده اند ، برای امضا علیه کسی نساخته اند ، برای پرونده دروغ ساختن درست نکرده اند ، برای گرفتن اسلحه به روی مؤمن و مسلمان و نفس محترم نساخته اند. هنوز دارم وضو می گیرم و وارد نماز نشده ام. نماز که مقام قرب است ، مهمانی است. این ها همه مقدمات است.

بعد سرم را مسح می کنم. کلمه « مسح » در قرآن چه معنایی دارد : « وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ » . باطن سرم را نیز شستشو می کنم تا پاکیزه گردد :

سر که نه در راه عزیزان بود

بار گرانی است کشیدن به دوش12

سرم را چنان تطهیر می کنم که روزهای آخر ، وقتی شمشیر به او زدند

و خونش روی محراب پاشید ، ببینم چه چیزهایی در این خون موج می زند ، اصالت ، معرفت ، شرافت ، کرامت ، بینایی ، درستی و فضیلت .

وضوی باطن

وضویم که تمام می شود. این تازه وضوی ظاهر است. بعد وارد وضوی باطن می شوم. وضوی باطنم چیست؟ ظاهرم را با آب به روش امام صادق ، این گونه پاک می کنم. باطنم را هم هر روز با توبه پاک می کنم. همه انبیا با این که گناهی نداشتند ، همواره در حال توبه بودند. و به صیقل و شستشوی باطن می پرداختند.

نماز ابراهیمی

وقتی وضویم تمام شد و باطنم را با آب توبه شستم ، تا آن جا که امکان داشته باشد ، نمازم را در مسجد می خوانم. عده ای به قول پیامبر ، همه کره زمین برای آنان مسجد و خانه محبوب است :

« لِیَ الأرضُ مَسْجِدا و طَهُوراً » 13.

زمین را برای من (پیامبر) مسجد و طهور قرار داده شده است .

امیرالمؤمنین درباره دنیا می فرماید : « مَسْجِدُ أحِبّاءِ اللّه » 14. این جا مسجد عاشقان خدا است.

وقتی وارد مسجد می شوم از درون مسجد ، مسجد را نگاه می کنم .

« وَ إِذِ ابْتَلَیآ إِبْرَ هِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً » 15.

و یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد ، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید ، پروردگارش [به علت شایستگی ولیاقت او] فرمود : من تو را برای همه مردم ، پیشوا و امام قرار دادم .

می بینم صدای خدا در ابتدای نماز من بلند است که من نماز ابراهیم وار از تو می خواهم ، نه عربی خواندن و فرار کردن. نماز ملکوتی می خواهم ، نمازی می خواهم که با تو باشم و تو با من باشی : «

فِی جَنبِ اللّهِ » . آن وقت بهشت را کاملاً طرف دست راست خودم می بینم.

« وَ أَصْحَابُ الْيمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيمِينِ » 16.و سعادتمندان چه بلند مرتبه اند ، سعادتمندان !

طرف دست چپم را نگاه می کنم .

« وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ » 17.و شقاوتمندان ، چه دون پایه اند ، شقاوتمندان !

پل روی جهنم را زیر پاهایم می بینم ، ملک الموت را بالای سرم ، در حال پرواز مشاهده می کنم که الان است نوبت رفتن من. همه هستی ام را به خدا می سپارم و بعد از این ، تازه تکبیره الاحرام می گویم : « اللّه اکبر » . آن موقع ، وارد نماز می شوم : بسم اللّه الرحمن الرحیم « الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » ؛ ای همه کاره عالَم ! هیچ کس را غیر از تو کاره ای نمی دانم.

« الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِيمَ » 18. امام صادق این آیه را چنین معنا می کنند :

« أرْشِدْنا لِلُزومِ الطَّریقِ الّذی مُعَدّی إلی مَحَبَّتِک و المُبَلِّغ إلی جَنَّتِک » 19.

خدایا ! طلب می کنم از وجود مقدس تو راهی را که مرا به دریای عشق تو برساند.

معلوم می شود معرفت جزء صراط مستقیم است. عشق جزء صراط مستقیم است. عشق هم پدیده ای است که از معرفت حاصل می شود. پایان مسیری که در حال حرکت هستم ، درِ بهشت است. انسان بهشت را در صراط مستقیم می بیند. خود در به روی انسان باز می شود .

« ادْخُلُوهَا بِسَلامٍ ءَامِنِينَ » 20.

[به آنان گویند :] با سلامت و امنیت وارد شوید .

« و المانِع مِنْ إن نتَّبِع أهْوآءَنا فَنَعطب »

.21

خدایا ! در این راه ، سالک و کسی که در حال حرکت است ، مانع دارد از این که از هواهای خود متابعت کند.

خدا و امامان معصوم صراط مستقیمند

کسی که تابع حال و هوای شهوات و غرایزش است ، در راه نیست.

« أو أنْ نَأخُذَ آرآءَنْا فَنَهْلِک » 22.

در صراط مستقیم ، هیچ کس متکی به رأی خود نیست.

می گوید : من باید ببینم که رأی خدا چیست ، رأی انبیا و ائمه چیست. من خودم رأی می دهم ؛ ولی رأی من باید مساوی با رأی آنان باشد. این صراط مستقیم است :

« أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللّه ُ یَدْعُوآا إِلَی دَارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ » 23.

دیگران شما را به چه چیزی دعوت می کنند؟

دیگران شما را دعوت می کنند تا حسابی شما را بسوزانند و خاکستر کنند ، از شما غیر از بدن چیزی باقی نگذارند. کاری که فرهنگ غرب و شرق ، در سراسر اروپا و امریکا کرده است ، این است که از انسان فقط بدن خالی باقی گذاشته است. اگر یک فیلم از مردم و جوانان و زنان آن جا را در این جا نشان دهند ، برای منحرف کردن یک میلیون نفر کافی است :

« أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَاللّه ُ یَدْعُوآا إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَیُبَیِّنُ ءَایَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ » 24.اینان [که مشرکند ، نه تنها مردم ، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند ، و خدا به توفیق خود ، به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکر

شوند .

روی سنگ معبد یونانی نوشته بود که خود را بشناس .

« وَ فِيآ أَنفُسِكُمْ أَفَلاَ تُبْصِرُونَ » 25.و نیز در وجود شما نشانه هایی است آیا نمی بینید ؟

آگاه باش که چه کسی هستی. وقتی که بدانی چه کسی هستی ، یکپارچه مال او می شوی. یکپارچه که از او شدی ، یک پارچه هم اسما و صفات او را جذب می کنی. آن گاه ببین چه می شود.

جدّ تو ، آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند بحر او سجود

یک گنه چون کرد ، گفتندش تمام

مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با عمری گناه

داخل جنّت شوی ای رو سیاه !26

پی نوشت ها

1 . یونس (10) : 25.

2 . طه (20) : 14.

3 . ابراهیم (14) : 22.

4 . بحار الأنوار : 28/348 ، باب چهارم.

5 . ابراهیم (14) : 22.

6 . ابراهیم (14) : 22.

7 . یونس (10) : 25.

8 . ابراهيم (14) : 22.

9 . طه (20) : 14.

10 . عنكبوت (29) : 45.

11 . حدائق الناظره : 23/52.

12 . ديوان اشعار سعدى شيرازى

13 . من لا يحضره الفقيه : 1/240.

14 . بحار الأنوار : 70/125.

15 . بقره (2) : 124.

16 . واقعه (56) : 27.

17 . واقعه (56) : 41.

18 . فاتحه (1) : 1 _ 6.

19 . عيون اخبار الرضا عليه السلام : 2/273.

20 . حجر (15) : 46.

21 . وسائل الشيعه : 18/31.

22 . وسائل الشيعه : 18/31.

23 . بقره (2) : 221.

24 . بقره (2) : 221.

25 . ذاريات (51) : 21.

26 . شيخ بهايى

ج_لسه 4

سرچشمه هستی

در مقدمه بحث خودشناسی که ریشه سعادت انسان در دنیا و آخرت است ، به چند آیه در قرآن کریم درباره کره زمین برمی خوریم. خداوند درباره کره زمین مسائل مختلفی را در قرآن مطرح کرده است ؛ از جمله ، در سوره مبارکه یس ، به مرگ و حیات زمین اشاره می کند.

« وَ ءَایَهٌ لَّهُمُ الْاءَرْضُ الْمَیْتَهُ أَحْیَیْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ * وَ جَعَلْنَا فِیهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِیلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیُونِ * لِیَأْکُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَفَلاَ یَشْکُرُونَ » 1.و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر این که ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] است که آن را زنده کردیم و

از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند ، و در آن بوستان هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم تا از میوه آن و آن چه دست هایشان به عمل می آورد [مانند شیره ، کشمش و شربت] بخورند ، آیا سپاس گزاری نمی کنند ؟

در این سه آیه پروردگار بزرگ عالم ، چهار بار خود را مطرح می کند. یک بار در جمله « أَحْيَيْنَاهَا » ؛ چون بدون او که کاری صورت نمی گیرد ، برنامه ای تحقق نمی یابد ، چراغی روشن نمی شود و در عنصری حرکت ایجاد نمی شود. اگر عنایت وجود مقدس او نباشد ، چه چیز لباس هستی می پوشد و چه چیز می تواند در عالم ظهور پیدا کند ، چگونه زندگی را ادامه می دهد ، از چه منبعی می تواند خود را تغذیه کند و به چه تکیه دارد؟ زمین مُرده را من زنده کردم : « أَحْيَيْنَاهَا » . البته ضمیر جمع در آیه شریفه آورده است ؛ یعنی ما او را زنده کردیم. با این که وجود مقدس او یکی است و صفات و اسما و ذات او هم ، همه با همدیگر ، وحدت حقه حقیقیه دارد ، اما معنای ما در زبان خداوند و در اصطلاح او ، به این معنا است که هیچ چیزی در عالم ، وجود حقیقی ندارد و همه چیز ، پرتو نور من و تجلی من است. هر چه را شما می خواهید بخوانید یا درباره آن فکر کنید ، با من می توانید بخوانید و با من می توانید فکرش را بکنید. وقتی نور نباشد ، وقتی چراغ نباشد

، در تاریکی ، من چه چیزی را بخوانم و چه چیزی را نشان دهم؟ در پرتو نور او است که هر چیزی را می توان خواند و به هر چیزی هم می توان اندیشه کرد :

بس که هست از همه سو وز همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهروی برگردد

تکوینا هم روی گرداندن از وجود مقدس او برای هیچ موجودی امکان ندارد. هر کس هر حرفی می زند ، به ذات سخن او که انسان فکر می کند ، می بیند حرف او را می زند. بعضی ها می فهمند که حرف او را می زنند و بعضی ها نمی فهمند. انبیا آمدند برای این که بشر را آگاه کنند که هر چه می گویی ، او را می گویی و خودت نمی دانی. روی آن ، پوشش انداخته ای ، آن را بردار تا همه چیز برای تو معلوم شود. خیلی خوب است که انسان معالج باشد. درد نداشته باشد ، درد هم برای کسی نسازد ؛ ولی هر دردمندی را که می بیند ، معالج او باشد.

میل به زندگی

ما انسانها دستور داریم کاری کنیم که بیمار نشویم. منظور سرما خوردگی و سردرد و دندان درد نیست. البته باید کاری کرد که این گونه بیماری ها هم سراغ ما نیایند. قرار مردن برای ما صادر شده است و می میریم ؛ ولی با دست خودمان مرگ را به سوی خودمان نکشانیم. البته این مطلب ، از مسأله جهاد بیرون است. آن جا کشیدن حیات به سوی خود است ، نه کشیدن مرگ. آن جا وجود تبدیل به وجودی می شود که جاذبه حیات می شود. قرآن می گوید :

« وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَ تَا بَلْ أَحْیَاءٌ » 2.و هرگز گمان

مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند .

این جا انسان جاذب حیات می شود و دافع مرگ ؛ اما در مسأله دنیایی ، چرا ما با دست خود ، به سمت مرگ برویم؟ باید تا جایی که امکان دارد آن را دفع کنیم. آن جا که دیگر قرار مردن برای ما صادر شد و امکان دفع آن نبود ، به سراغ ما می آید و لازم نیست شما خود را در معرض مرگ قرار بدهی. در قرآن مجید هم هست که اگر کسی خود را در معرض مرگ قرار دهد و خود را بکُشد ، تا ابد به عنایت الهی نخواهد رسید. ما به دنیا نیامده ایم که بمیریم. آمده ایم تا زنده شویم. ما نزدیک به پنج هزار قاعده بهداشتی داریم. جلد اول و دوم « وسائل الشیعه » را که انسان ورق می زند ، تعجب می کند. چهارده قرن قبل ، آن هم در دو شهر مکه و مدینه ، این اندازه قاعده بهداشتی ، برای تأمین سلامت انسان ارائه کرده اند. این واقعا معجزه است. معنای آن هم این است که مرگ را به سوی خود نکشید. اگر مرگ دهان باز کرد و شما را کشید و بُرد ، کاری نمی توان کرد ؛ اما شما حق ندارید خود را در معرض مرگ قرار دهید. وقتی که گوشه ای از نظامات بدن به هم خورد ، به سرعت باید به سراغ پزشک رفت.

موسی بن عمران بیمار شده بود و ناله می کرد. روز سوم گفت : خدایا ! این قدر ما درِ خانه تو ناله کردیم ما را ، پس شفا

بده. که از بیماری در رنج هستم. خطاب رسید که پزشک را برای چنین روزی گذاشته اند. باید به پزشک مراجعه کنی تا خوب شوی.

اثر بهداشت در سلامت انسان

من هرگز حق ندارم از مرگ با آغوش باز استقبال کنم. قواعدِ بهداشتی هم ، که واقعا عجیب است ، به ویژه برخی از قواعدش ؛ مثلاً این روایت ، بسیار جالب است که رهبر عالی قدر اسلام می فرماید : پرهیز شکمی ، ریشه درمان هر بیماری است. شکستن پرهیز شکمی و شناکنان به سوی شکم رفتن ، جاده مرگ است.

گاهی که از قبرستان عبور می کرد ، به اصحابش می گفت : این قبرها را همه مرده ها با دندان هایشان کنده اند ؛ یعنی به علت بی نظم خوردن و بد خوردن ، جان داده اند. می توانستند بیش تر در این دنیا بمانند. این جا در فکر نیاید که خدا تقدیر کرده بود که در این لحظه بمیرند ، نه خدا چنین تقدیری نکرده بود. خودش مرگ را در آغوش کشید. خودش گفت : می خواهم بمیرم ، وسیله اش را هم فراهم کرد.

می فرمود : اگر مسواک زدن به دندان ، هر شب برای امت من مشقّت نداشت ، آن را واجب می کردم ؛ چون باعث سلامت دهان ، مری ، معده ، روده بزرگ و روده کوچک و دو کلیه است و مجموع این ها باعث سلامت دستگاه خون است.

مرگ عقل و روح

به ما حق نداده اند که به سمت مرگ حرکت کنیم و بدن را در معرض نابودی قرار دهیم ، چه برسد به این که مرگ را برای عقل و روح و دل خود فراهم کنیم. دیگر وای به حال آن کسی که وجودش بشود جاذبه موت برای عقل ، جاذبه مرگ برای دل ، جاذبه مرگ برای روح و بیماری را در دلش راه دهد : « فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ » یا در نفس

خود بیماری راه دهد و نفس زکیه طبیعیه را ، که از اول خلقت هم زکیه ساخته شده بوده ، به نفس شریره ، نفس خبیثه تبدیل کند. او دیگر چه حسابی با معمار هستی و بانی هستی دارد.

بازگردیم به آن سه آیه :

« وَ ءَایَةٌ لَّهُمُ الاْءَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَاهَا » 3. زمین مرده را من زنده کردم. بله او زنده کرد ؛ زیرا وجود مقدس او عاشق حیات است. او خود حی است ، مرکز عشق و محبت است ، صفتش هم مثل ذاتش است ، عاشق حیات است. اصلاً دنبال این است که هر جا مرده است ، او را زنده کند. بسیاری از مرده ها زنده می شوند. اگر کافر مرده است ، با مرگش زنده می شود. این آیه ، خطاب به کفار ، فجار ، فساق ، مشرکان و بریده های از حقیقت است :

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ » 4.بگو : بی تردید مرگی را که از آن می گریزید ، با شما دیدار خواهد کرد . سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید . پس شما را به اعمالی که همواره انجام می دادید ، آگاه خواهد کرد .

موءمن مرگ ندارد

مرگ ها هم با هم فرق می کنند. بعضی تمام مرگ را دارند ؛ مانند کفار. بعضی هم مثل ما نیمه کاره می میرند ؛ چون هم خدایی هستند و هم شیطانی ؛ هم خرمایی هستند و هم خدایی هستند ؛ هم پولی هستند و هم آخرتی ؛ هم عشقی هستند و هم غیرعشقی ؛ هم نگاه می کنند و هم نگاه نمی کنند

؛ هم اگر دستشان به سفره حرامی برسد ، یک لقمه می خورند و هم نمی خورند. ما مثل برف و شیره هستیم ، یک جا خیلی یخ هستیم و یک جا خیلی گرم. ما که می میریم ، آن نصف مرگمان را خدا زنده می کند :

« فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ » 5.آن گاه شما را به آن چه همواره انجام می دادید ، آگاه می کند .

لذا مرگی وجود ندارد. قرآن مجید می گوید : وقتی مردم به جان خودشان می افتند و خودشان را می کُشند ، خدا آنان را زنده می کند. همین که می گویند : فلانی مُرد ، یعنی زنده شد :

« تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ » 6. مؤمن که مرگ ندارد. مؤمن فقط تولد دارد.

ابراهیم به دنیا آمده است ، نمرده است. می گوید : او را زنده نکردم ، او زنده بود. در روایت دارد که به پیغمبر ملاقات دادند ، به ابی عبداللّه ملاقات دادند ، آنان را زنده نکردند ، بلکه فقط به مقام لقا و قرب و وصال و عشق بردند. خود قرآن می گوید : آنان را مرده نپندارید. آنان فقط تولد دارند. اینان که متولد شده اند ، زنده شدند و بعد مُردند و اکنون خدا آنان را زنده می کند.

فعل الهی

کار خدا این است که مرده را زنده کند ، از نیستی به هستی بیاورد ، دانه را به درخت تبدیل کند و کوچک را بزرگ کند. در دعای عرفه و ابوحمزه آمده است که کار خدا این است که ذلیل را عزیز کند ، تشنه را سیراب کند ، گرسنه را سیر کند ، برهنه را بپوشاند ، مُرده را زنده کند

، جاهل را عالِم کند ، گمشده را پیدا کند ، غریب را از غربت درآورد و درد دردمند را دوا کند. این ها کار خدا است :

« يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوٓءَ » 7.وقتی درمانده ای او را بخواند ، اجابت می کند و آسیب و گرفتاری اش را دفع می کند .

او است که :

« لَئِن شَكَرْتُمْ لاَءَزِيدَنَّكُمْ » 8.اگر سپاس گزاری کنید ، قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می افزایم .

او است که دستور می دهد شما دعا کنید تا من استجابت کنم. او است که می گوید : بخوان تا من عطا کنم. اوست که می گوید : « فَاذْكُرُونِيٓ أَذْكُرْكُمْ » . او است که می گوید : شما را دعوت می کنم به « دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِى مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ » . او است که می گوید : « يَدْعُوٓا إِلَى الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ » . کار وجود مقدس او چیست؟ کار او میراندن نیست. در همه جوانب کار او زنده کردن است. مرگ کار انسان است ، که خودش را می کُشد. « وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى الْقُبُورِ » 9. چه چیزی در گوش او می خوانی؟ خود را کشته است. به چه چیزی او را دعوت می کنی؟ او گوشش را کر کرده است. بگذار من او را زنده کنم تا بفهمد چه خبر است. اما چه خوب است که انسان این جا به دم الهی زنده شود ، نه به مرگ :

« إِلهِى لاَ تُؤَدِّبْنِى بِعُقُوبَتِكَ ، وَلاَ تَمْكُرْ بِى فِى حِيلَتِكَ ، مِنْ أَيْنَ لِىَ الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلاَ يُوجَدُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْنَ لِىَ النَّجاهُ وَلا تُسْتَطاعُ إِلاَّ

بِکَ لاَ الَّذِی أَحْسَنَ اسْتَغْنی عَنْ عَوْ نِکَ وَرَحْمَتِکَ ، وَلاَ الَّذِی أَساءَ وَاجْتَرَأَ عَلَیْکَ وَلَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ ، یَا رَبِّ » 10 .

این خدا است. ببینید کارش چیست. اگر ما بفهمیم کار خدا چیست ، چنان گرفتار او می شویم ، چنان دل به او می بازیم ، چنان عاشق او می شویم که دیگر هیچ چیز غیر او را نمی شناسیم.

درمان طبیب

یکی از عرفا بیمار شده بود. امیر شهر به این عارف ، علاقه بسیار داشت ؛ چون انسان خوب و مفیدی بود. اتفاقا بهترین پزشک شهر هم گبر بود. امیر شهر برای این پزشک پیام فرستاد و گفت : زود بیا که یک انسان مایه دار و زیبا در شهر ما هست که بیمار شده است. او را معالجه کن ، هر مقدار هم پول بخواهی ، من می دهم.

طبیب آمد و یک علامتی هم به گردنش بود که علامت گبری بودن او بود ، به نام زنّار. بالای سر این آقا که نشست ، گفت : به قیمت جانم هم که شده باشد ، تو را درمان می کنم. عارف گفت : با قیمت ارزان تری می توانی مرا درمان کنی ، لازم نیست از جانت مایه بگذاری گفت : به چه قیمت می توانم تو را علاج کنم. عارف گفت : اگر این بند رقیت تحمیلی شیطانی را از گردنت باز کنی ، آزاد شوی و به او که تو را ساخته است ، بپیوندی ، من خوب می شوم.

گفت : من نامردم اگر این کار را نکنم ؛ چون وقتی آمدم و قیافه تو را در رختخواب دیدم ، چنان قیافه تو مرا گرفت که به تو قول

دادم که اگر به قیمت جانم هم شده است ، تو را درمان می کنم. زنجیر را پاره کرد و بیمار هم از رختخواب برخاست و نشست. گویی حالش بهبود یافت. گفت : پس اسلام را به من عرضه کن تا من هم مسلمان شوم. پزشک را مسلمان کرد و او رفت.

امیر شهر گفت : بیمار را درمان کردی؟ گفت بله گفت : چقدر پول به تو بدهم؟ گفت : من چیزی نمی خواهم ؛ چون من رفتم بالای سر او و مسلمان شدم. امیر گفت : من گمان کردم که پزشک فرستاده ام تا بیمار را درمان کند ، نمی دانستم که بیمار فرستاده ام نزد طبیب که معالجه شود.

تو خود را نگه دار و با هر کس هم که روبه رو شدی درمانش کن یا اگر بیمار هستی دست کم کسی را بیمار نکن. اگر حسود هستی خودت باش ، اگر بخیل هستی خودت باش ، اگر مغروری ، خودت باش ، عاشق جهنم رفتن هستی خودت باش ، دیگر زن و بچه و رفقا را به آن سو نکش و دیگران را بیمار نکن.

محاکمه یوسف

یوسف هم انسانی به تمام معنا سالم بود و هر بیماری را به راه سلامتی می کشید. خود ، کپسول شهوت بود ؛ ولی طرف مقابل خود را بیمار نکرد. این قدر تلاش کرد تا طرف مقابل او هم سالم شد. این قدر تلاش کرد تا مملکتی را به جاده سلامتی کشاند :

« اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الأْرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ » 11.

اقتصاد بیمار مصر را به سوی سلامتی کشید. عقیده عزیز مصر فرعون پرست را به سوی توحید کشید. برادران بیمار خود را به سوی سلامتی کشید.

سه مرتبه آنان را به کنعان برد و برگرداند تا این که سالم شدند. چنان با آنان رفتار کرد که همگی اشک می ریختند و به او التماس می کردند و به پدر التماس می کردند که شفیع ما شو و ما را از این ناراحتی نجات بده. تا هم خودت سالم باشی و هم سلامت را پخش کنی. اگر هم بیمار هستی ، خود را قرنطینه کن تا فقط خودت این بیماری را داشته باشی ، دیگر مرا بیمار نکنی ، زن و بچه ها را بیمار نکنی ، مردم ، مدرسه و خیابان را دیگر بیمار نکنی.

شاگرد امیرالمؤمنین ابن عباس می گوید : هفت سال در کاخ عزیز مصر بود و یک بار هم قیافه زلیخا را نگاه نکرد که ببیند او چه شکلی است.

اعصاب زلیخا خیلی خراب شده بود. یک روز در اتاق نشسته بود ، داد زد و گفت : یک بار این پلک را بالا بزن و مرا نگاه کن و ببین من چه شکلی هستم. خدا لعنت کند زن عشوه گر را ، زن طنّاز را ، « النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ » را. من به کسانی که رعایت محرم و نامحرم را نمی کنند ، بگویم که از رحمت خدا دور هستند. به بیش تر قلب ها خدا اطمینان ندارد و می گوید : « فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ » 12. این آیه ، خطاب به چه کسانی است؟ به زنان پیغمبر. زن پیغمبر پنجاه ساله و شصت ساله. خدا به او می گوید : اگر در زدند و تو رفتی پشت در ، با آن صدای طبیعی زنانه ات نگو : چه کسی هستی. بلکه تغییر صدا بده. من

به بیش تر این دل هایی که در مدینه است ، اطمینان ندارم. امروز که دوره تجدد و تمدن است ، که دیگر هیچ. هنوز که فرهنگ امریکا از مملکت ما بیرون نرفته است.

زلیخا گفت : یک بار چشم باز کن و چهره مرا ببین. یک وقت من می روم به دنبال قیافه دیدن ؛ اما یک وقت قیافه دار پنج سال التماس می کند که مرا ببین ، تفاوت از کجا است تا کجا.

گفت : نه ، من پلک چشمم را باز نمی کنم و به تو نگاه نمی کنم. گفت : چرا؟ یوسف گفت : از کور شدن چشم هایم می ترسم ؛ چون اگر یک بار تو را نگاه کنم ، از تماشای جمال او محروم می شوم.

آن کس که تو را شناخت ، دیگر به چه چیزی نگاه کند؟ کسی که در مغازه نشسته و دستش به طرف مال حرام دراز است ، آدم بسیار بدبختی است. کسی که چشمش به قیافه حرام دراز است ، آدم بسیار پست و بیچاره ای است :

عالمی خواهم از این عالم به در

تا به کام دل کنم خاکی به سر13

گفت : یوسف ! تو که به ما نگاه نکردی ، حالا هم که می گویی نگاه نمی کنم ؛ اما به تو می گویم : چشم های بسیار قشنگی داری. یوسف گفت : به چه جای عجیبی دل بسته ای ! چه آدم بدبختی هستی ! بدن مرا که داخل قبر می گذارند ، اولین عضوی که از بین می رود ، چشم است ؛ چون خیلی لطیف است. پیه است.

به یک نفر نگاه کن که از بین نمی رود. گفت : ای یوسف ! بوی بسیار خوبی داری. یوسف گفت : ای زن بدبخت ! گول این

بو را نخور ، صبر کن تا ما را درون قبر بگذارند ، روز سوم بیا یک گوشه از قبر ما را سوراخ کن و ببین چه بوی گندی فضای شهر را پر می کند. گفت : ای یوسف! چه مشکلی داری که به من نزدیک نمی شوی؟ چه دردی داری؟ من که رایگان در اختیار تو هستم ، پولی که از تو مطالبه نمی کنم ، چرا به من نزدیک نمی شوی؟ زیر پایت را نگاهی بینداز. فرش زیر پایت در این اتاق ، از حریر خالص است. گفت بیا از یکدیگر کامجوئی کنیم. گفت : من تاکنون این فرش را اصلاً نگاه نکرده ام ؛ چون به دنبال نصیب خودم در بهشت هستم. این جا نصیب ما چهار تا دیوار خشتی است که بعد از مردن ما ورثه می زنند تا شب چهلم به زور هم که شده ، از یک آقای معمّم اجازه می گیرند و ارث را تقسیم می کنند. گفت : ما این جا نصیبی نداریم. اگر بخواهیم به دنیا بچسبیم ، به گونه ای که تو می گویی ، نصیب خود را از بهشت از دست داده ایم. گفت : حالا که به هیچ شکلی زیر بار حرف من نمی روی ، امروز تو را به شکنجه گران زندان می سپارم. یوسف گفت : به به! چه کار خوبی می کنی! چون امروز که از دست تو خلاص می شوم و خدا مرا به قیمت گران می خرد.

محاکمه یوسف در قرآن هم با این مسأله تمام می شود که خدا می گوید : وقتی او را در آن زندان تنگ و تاریک انداختند ، گفت :

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِیآ إِلَیْهِ » 14.یوسف گفت : پروردگارا

زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند .!

پی نوشت ها

1 . یس (36) : 33 _ 35.

2 . آل عمران (3) : 169.

3 . یس (36) : 33.

4 . جمعه (62) : 8 .

5 . مائده (5) : 105.

6 . توبه (9) : 94.

7 . نمل (27) : 62.

8 . ابراهیم (14) : 7.

9 . فاطر (35) : 22.

10 . بحار الأنوار : 95/82 .

11 . یوسف (12) : 55 .

12 . احزاب (33) : 32.

13 . شیخ بهایی

14 . یوسف (12) : 33.

ج_لسه 5

شناخت خدا ، مقدمه همه علوم

سخن درباره خودشناسی است. این مطلب را انبیای گرام خدا در همه دوران عمرشان و آیات قرآن کریم و روایات بیان کرده اند ؛ زیرا انسان به هر واقعیت و هر عالَمی که می خواهد راه یابد از طریق خودش باید راه پیدا کند. اگر انسان به خود برسد و خود را کاملاً بشناسد ، موقعیت و شخصیت خود را درک کند ، به واقعیات می رسد ، قبل از مرگش ، سفر به عوالم الهی می کند و پس از مرگ هم سود رسیدن به واقعیات و نتیجه رفتن به عوالم را به احسن وجه به او عنایت می کنند.

« وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » 1.و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند ، می دهیم .

انسان که متولد می شود ، به فرموده پیامبران و آیات قرآن و روایات ، مرکز انواع سرمایه های الهی و مایه ها و استعدادها است. با پیدا کردن معرفت به قواعد الهی می تواند همه این مایه ها و سرمایه ها و استعدادها را آن چنان منظم به کار گیرد که صاحب یک ساختمان عظیم معنوی و الهی شود. وقتی صاحب این ساختمان عظیم معنوی و الهی شد

، نخستین خیرش نصیب خود او می شود و بعد هم نصیب دیگران می گردد .

روایتی را فیض کاشانی در « تفسیر صافی » ، از پیامبر اسلام نقل می کند که می فرماید :

« إنَّ أكْيَسَ الكَيِّسين مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ و عَمِلَ لِما بَعْدَ المَوت » 2 .

زرنگ ترین زرنگ ها در این دنیا کسی است که به حساب خود برسد و برای بعد از مرگ عمل کند.

انسان وقتی به حساب خود رسیدگی می کند ، درمی یابد که چه مایه های عظیمی در اختیارش است ، گذشته از بدن ، که برای ما تا حدی شناخته شده است ؛ زیرا بدن یک جزء از همه این موجودیت است ، و همه آن نمی باشد. این یک حصار است ، یک چهاردیواری است. اصل کار درون این چهاردیواری است. این چهاردیواری را قرار داده اند که آنها محفوظ باشند. ما همواره روی این چهار تا دیوار را آجر می چینیم ؛ ولی به کسانی که درون آن هستند ، کاری نداریم. وقتی بار این دیوارها سنگین شد ، فرو می ریزند و همه آنها را زیر آوار این تن می کشند.

سخن گفتن اهل جهنم

در قرآن مجید هست که اهل جهنم ، پنج بار با پروردگار سخن می گویند. علت آن را ما نمی دانیم. هر پنج مرتبه هم یک درخواست دارند و یک پاسخ می شنوند. این پنج مرتبه سخنشان این است که خدایا ! تو می توانی ما را از جهنم بیرون بیاوری ، ما را به دنیا برگردان تا همان کسی شویم که تو می خواهی ؛ یعنی آن گوهرهای گرانی که در وجود ما گذاشتی ، بشناسیم. پیامبر می فرماید : در جهنم انسان همه چیز را به خاطر می آورد ، در بهشت

هم انسان همه چیز را از یاد می برد ؛ چون بهشت جای به خاطر آوردن چیزی نیست. بهشت جای استراحت است. اگر انسان بخواهد دوباره یاد گذشته کند ، ممکن است ناراحت شود. نیازی هم نیست که انسان در بهشت به یاد دنیا بیفتد. مسافرتی داشته است به نام عبودیت و انواع رنج ها ، زحمت ها و مشقت ها را در این مسیر تحمل کرده است. مردن که فرا می رسد ، ملک الموت می آید برای این که فضای استراحت به او بدهد. در ایام استراحت ، چنان او را مست می کنند که در آن مستی ، فقط لذت می برد. جای هیچ چیز دیگری نیست. کسانی که دارای مقامات عالی هستند ، « مِنَ اللّه » لذت می برند. آنان که دارای مقام متوسط هستند ، « مِنَ النّعیم » لذت می برند. کسانی که خیلی بالاتر هستند ، « من اللّه و من النعیم » هر دو لذت را می برند. بعضی ها هم که خیلی بالاتر هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید : انسان نمی تواند بفهمد که چیست و چه خبر است. حتی ملائکه هم به آنان دست رسی ندارند ؛ یعنی لیاقت این که بروند پیش آنان را ندارند. جای دیگری هستند. فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ، آنجا فقط با خدا هستند.

پایان جاده اهل معرفت

اهل معرفت وقتی به آخر جاده اهل عشق ، اهل عمل ، اهل اخلاق و اهل عبادت می رسند خسته اند ؛ زیرا کار بسیار کرده اند. ساختن یک ساختمان الهی ، واقعا کار ساده ای نیست. رنج بسیار می خواهد. انسان وقتی که می خواهد بدن را بسازد طبق نقشه معمار و مهندس اصلی عالَم ، کار ساده ای است :

« کُلُوا مِنَ

الطَّيِّبَاتِ » 3.

از خوردنی های پاکیزه بخورید.

« وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّه ُ حَلالاً طَيِّباً » 4.و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما فرموده است ، بخورید .

« وَلاَ تَأْكُلُوآا أَمْوَ لَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ » 5.و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید .

این ها همه مصالح ساختمانی بدن هستند که البته در آن چه در این بدن هست ، تأثیر می گذارند :

« النّاسُ مَعادِنَ كَمَعادِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ » 6.

پیغمبر می فرماید : مردم معدن هستند و این بدن چهار دیواری دور معدن است. هر چه هست درون آن معدن است.

« قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » 7.به مردان مؤمن بگو : چشمان خود را [از آن چه حرام است ، مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند .

تا وقتی هستی ، چشم بدن را نگه دار.

« وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ » 8.و به زنان باایمان بگو : چشمان خود را از آن چه حرام است ، فرو بندند و شرمگاه خود را حفظ کنند .

شهوت بدن را نگاه دار و آن را حفظ کن .

« وَ لاَ تَمْشِ فِى الاْءَرْضِ مَرَحاً » 9.و در زمین ، با تکبر و سرمستی راه مرو.

سنگینی بدنت را روی پاهایت نینداز و سینه ات را سپر نکن. به گونه ای راه نرو که چشم ها را به خودت خیره کنی ، یعنی که ما هم هستیم.

آنچه گفتنش شرک است

کسی که خدا را شناخته است ، احساس مستی به او دست نمی دهد. در دعای عرفه سید الشهدا علیه السلام به حضرت حق عرض می کند : با همه علمم که آن علم را هم تو

به من دادی ، جهل محض هستم در برابر تو ، وای به جهل محض من در برابر تو! او عالِم است ، او حکیم است ، او قادر است ، او مالک است ، دیگر بعدی ندارد. اگر شما بگویی : من هم مالکم ، شرک است ، بگویی : من هم عالمم ، شرک است ، بگویی : ما هم قدرت داریم ، شرک است. شما نگو من عالِم هستم ، بلکه شما بگو :

« وَ عَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الاْءَحَادِیثِ » 10.پروردگارا ! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی .

من امانت دار علم هستم ، نه عالِم. « قَدْ ءَاتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ » 11. من مالک نیستم ، مُلکی ندارم ، قدرتی ندارم. « لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه » و « لا مؤثّر فی الوجود إلاّ اللّه » . همین یک کلمه هم بیش تر نیست. « لا إله إلاّ اللّه » یعنی او هست و تمام. وقتی می گویم : او هست ، یعنی عالم او است ، مالک او است ، قادر او است ، سلطان او است ، سید او است ، مولا او است ، عزیز او است ، حی او است ، قیّوم او است. اگر بخواهم یک کلمه از این حرف ها را درباره خودم بزنم ، شروع کرده ام به خراب کردن ساختمان وجود. پیغمبر جنگ های به آن مهمی کرد ، چه جنگ هایی! بدر ، احد ، خندق و حنین ، آخر جاده ، پس از آن همه زحمت ، خداوند به او گفت :

« وَمَا

رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی » 12.

[ای پیامبر !] هنگامی که به سوی دشمنان تیر پرتاب کردی ، تو پرتاب نکردی ، بلکه خدا پرتاب کرد.

یک تیر به دست شما به هدف نخورد تیر در دست خودم بود. خودم به هدف می زدم. به خود نبالید که ما زدیم. از این رو می بینید کسی که هیچ ادعایی ندارد ، چه انسان خوبی است و کسی که ادعا دارد ، چه اندازه مشکل ایجاد می کند. انسانی ادعادار اختلاف ایجاد می کند ، کار را خراب می کند ، آسان را مشکل می کند ، زنده را می میراند ، آبادی را خراب می کند و درگیری های شدید ایجاد می کند ؛ اما کسی که ادعا ندارد ، مانند آفتاب ، فقط نور پخش می کند ، هیچ چیزی را هم نمی گوید که مال من است ! چون مال او هم نیست :

« إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * وَ دَاعِیاً إِلَی اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً » 13.ای پیامبر ! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم .

فلسفه ایجاد صراط مستقیم

امام صادق می فرماید : صراط مستقیم را برای این گذاشته اند که ما هیچ چیزی نگوییم ، فقط بگوییم : او ، تا در همه چیز راحت باشیم و این خیلی زحمت دارد که کسی خود را نبیند. البته اگر کسی خود را بشناسد ، دیگر خود را نمی بیند. اگر انسان خود را بشناسد ، خدا را می بیند. پیامبر هم می فرماید :

« مَنْ عَرَفَ

نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » 14.

کسی که خود را بشناسد به تحقیق که خدا را شناخته است .

اگر انسان خود را بشناسد و به حساب خود رسیدگی کند ، در حسابرسی به خود ، خدا را پیدا می کند و محو جمال او می شود و دیگر چشم دیدن خود را ندارد. تا خود را نشناخته ، خودبین است. تا خود را نشناخته ، متکبر است و تا ادعا دارد. وقتی که خود را شناخت ، خدا را شناخته است و محو آن جا می شود و همواره می گوید : مِنَ اللّه ، الی اللّه ، علی اللّه ، باللّه ، فی اللّه ، للّه :

« وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَ تِ وَالْاٴَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ » 15.من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید ، متوجه کردم و از مشرکان نیستم .

دیگر هیچ ادعایی ندارد :

« وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی » 16.

گفت : پروردگارا ! من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی .

« وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ » 17.و هنگامی که بیمار می شوم ، او شفایم می دهد.

« إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ » 18.و [وقتی از این مهلکه جان سالم به در برد] گفت : به راستی من به سوی پروردگارم می روم و [او] به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد .

ساختمان بدن

حضرت موسی می گوید : من با همه هستی ام می دوم تا به تو برسم و رضایت تو را جلب کنم. کار دیگری غیر از این ندارم. این بدن سازی نیست که کار ساده ای باشد. قرآن

درباره بدن سازی می فرماید :

« قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ » 19.

چشم را خراب نکنید. بگذارید سر جای خودش باشد. ساختمان بدن ، این گونه درست می شود : با ندیدن نامحرم. بگو شهوت را نگه دارند ، دستشان را نگه دارند ، پایشان را نگه دارند : « وَ لاَ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً » . شکم را نگه دارند : « کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ » . زبانشان را از دروغ ، غیبت ، تهمت ، فحش ، مسخره و ناسزا نگه دارند. پوست را از لمس بدن غیر نگه دارند. لباسی که می پوشند ، لباس فخر و تکبر و افتخار و خودنمایی نباشد. این مربوط به بدن ؛ اما بگو عقل را هم بسازند:

« لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » 20.نشانه هایی بر توحید ، ربوبیّت و قدرت خدا است .

« لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ » 21.یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند ، نشانه هایی [بر توحید ، ربوبیت و قدرت خدا] است .

سفارش به خودسازی

بگو که کتاب آفرینش را پیش رویشان بگذارند و ورق بزنند که من چه کار کرده ام. عقل را بسازند ، روح را بسازند ، نفس را بسازند:

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا » 22.و به نفس و آن که آن را درست و نیکو ساخت. پس بزه کاری و پرهیزگاری اش را به او الهام کرد . بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد ، رستگار شد .

باید شروع کنند به ساختن. بنده های خدا باید یک نفری هم بسازند و کمکی ندارند. در این جا چون انسان

مکلف است ، می سازد و می سازد و آخر جاده ساختمان را که تحویل می دهد ، یک بدن به تمام معنا پاک و ساخته شده تحویل می دهد.

« إنَّ أکْیَسَ الکَیِّسین مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ » 23.

زرنگ ترین زرنگ ها کسی است که به حساب خود رسیدگی کند.

بدن را ساخته ، نفس را ساخته ، عقل را ساخته ، روح را ساخته است و بسیار خسته شده است. آخر جاده ، خدا می خواهد او را تحویل بگیرد. چه کسی می تواند معنای این آیه را بفهمد که پروردگار می فرماید :

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً » 24.و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند .

خود من در آخر جاده ، مجلسی برپا می کنم و این مهمان ، بر من وارد می شود و ساقی خودِ من هستم ، خودم شراب طهور در کام او می ریزم. چه کسی از مستی آن شراب ، درمی آید؟

افکار جهنّمی ها

اما جهنمی ها هزار نوع فکر به ذهنشان هجوم می برد. برای چشمشان ، برای دستشان ، برای گوششان ، برای شکمشان ، برای شهوتشان ، برای هر یک از گناهانی که انجام داده اند ، و برای ظلمها و جنایتها ، خیانتها ، زدوبندها ، مکرها و غلها و غشها ، همواره هجوم فکر خواهد بود که چرا این طور شد؟ ای کاش نکرده بودیم! ای کاش نخورده بودیم! همه را آورده بودند و روی این چهار دیوار بدن چیده بودند. هنگام مرگ هم ، که همه این گوهرهای درون ، زیر آوار خرد شده و از بین رفته است ، می خواهد آنها را از زیر آوار بیرون بکشد. پنج بار به خدا می گوید : من را بیرون بیاور! تا به دنیا

برگردم. جای ساختمان سازی این جا است. وقتی که ملک الموت آمد ، دیگر همه وسایل را از دستت می گیرند و به مرده تبدیل خواهی شد. البته مرده ای که امیرالمؤمنین می فرماید : این گونه او را از خواب بیدار می کنند :

« النّاسُ نِیام إذا ماتُوا إنْتَبَهُواْ » 25.

تا امروز مرده بودند و زیر آوار رفته بودند. امروز آنان را زنده می کنند. خداوند در سوره تبارک می فرماید :

« أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ » 26.آیا برای شما بیم دهنده ای نیامد؟

آیا در دنیا که بودی ، به تو نگفتند که چگونه زندگی کن؟

« قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ » 27.می گویند : بله ، برای ما بیم دهنده ای آمده بود.

این همه خرابی که به بار آوردی ، خودت مقصر هستی. شیطان هم به گردن نمی گیرد و می گوید : من خراب نکردم ، بلکه من فقط یک گوشه ایستادم و گفتم : خراب کن. می خواست خراب نکند.

اگر به حرف شیطان هم گوش ندهی و خراب نکنی عجیب بدبخت می شود دائم می آید می بیند که گوش نمی دهی خسته می شود تو را رهامی کند ومی رود ، ضعیف می شود.

بیچارگی شیطان

پیامبر می فرماید : یک روز شیطان را دیدم ، مانند چیزی که در نمک بیفتد و آب شود ، آب شده بود ، زرد ، رنگ پریده ، لاغر ، مردنی و بیچاره. به او گفتم : چه شده است؟ گفت : از دست چهار برنامه سخت بیمارم : یکی از کسب حلال. هر چه تلاش می کنم که عده ای را حرام خوار کنم ، نمی شود. هر چه پول و طلا و نقره را نزد آنان جلوه می دهم ، هر چه مال دنیا را جلوی چشم آنان می آورم ، اصلاً توجه نمی کنند. کسب حلال ، کلنگی

است که به جان من افتاده است. بعضی از مردم هم با همه توان ، برای خراب کردن خودشان می تازند. یک عمر روی این بدن می چینند و درون را نگاه نمی کنند که آن را هم بسازند. درون کاملاً خراب است :

« مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّه ُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِى ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ » 28.

سرگذشت آنان سرگذشت کسانی است که [در شب بسیار تاریک بیابان] آتشی افروختند [تا در پرتو آن ، خود را از مهلکه نجات دهند] ، چون آتش ، پیرامونشان را روشن ساخت ، خدا [به وسیله توفانی سهمگین] نورشان را از میان برداشت و آنان را در تاریکی هایی که مطلقاً نمی دیدند ، واگذاشت.

خداوند چه مَثَل زیبایی می زند! می گوید : این چراغی را که روشن کرده است ، نگاه نکن. اگر باد بزند ، خاموش می شود و کران تا کرانش را تاریکی می گیرد.

انسان اهل جهنم ، بار دوم هم می گوید : من را برگردانید. باز به او می گویند : برای چه می خواهی برگردی؟ اگر می خواهی خودت را درست کنی که قبلاً در آن جا بودی. بار پنجم که می گوید : خدایا! مرا برگردان ، پروردگار به ملائکه می گوید :

« قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَ لاَ تُكَلِّمُونِ » 29.

[خدا] می گوید : [ای سگان !] در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید !

ای ملائکه من! این التماس کننده های جهنم را مانند سگ رد کنید و زبانشان را برای همیشه ببندید که دیگر حرف نزنند. اینان هر چه حرف داشتند ، در دنیا زدند. این جا دیگر جای حرف

زدن نیست.

« إنَّ أكْيَسَ الكَيِّسين مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ » 30.

زرنگ ترین زرنگ ها کسی است که به خودش برسد.

و عَمِلَ بَعْدَ المَوت .

برای پس از مردنش کار کند.

« و أحْمَقَ الحُمَقاء مَنِ اتَّبَعَ فیهِ نَفْسُهُ هَوآهُ » 31.

نادان ترین نادانان کسی است که خود را به دست هوا سپرده باشد.

و تَمَنّا عَلَی اللّهِ الأمانی .

بدون سازندگی و فعالیت ، به پروردگارش امید بسته باشد.

این احمق ترین احمق ها است.

هادی مطلق خداست

خوش به حال کسانی که این جاده را طی کرده اند و خود را ساخته اند. خوش به حال ما که به ما هم عشق ساختن خودمان را داده اند. فعلاً اسمش را می بریم و حرفش را می زنیم و نقشه اش را می کشیم. پس از این که شروع کنیم به خودسازی ، همه درهای رحمت ، به روی ما باز می شود :

« وَ الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا » 32.

یعنی ای بنده من! تو برخیز حرکت کن ، دیگر کاری به بقیه اش نداشته باش. من دست تو را می گیرم و در همه کارها خودم کمکت می کنم. به آخر جاده هم که رسیدی ، ساقی ات برای رفع خستگی ، خودم هستم :

« وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً » 33.

شیطان گفت : کسب حلال ، مرا بیچاره کرده است. همین انسان حلال خور ، وقتی صدای اذان بلند می شود :

« رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تَجَارَهٌ وَ لاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللّهِ » 34.مردانی که تجارت و داد و ستد ، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد .

اعلامیّه خدا

انسان مؤمن با شنیدن صدای اذان ، همه کارهایش را رها می کند. دیگر دستش به کاری بند نیست. اذان اعلامیه خدا است که ای بنده من! به سوی من بیا. معنای اذان ، این است که لحظه ای رسیده است که تو را می خواهم ، بیا! او هم می رود. می دانید که اینان چگونه وارد نماز می شوند؟ با بدن پاک و با لباس حلال. شیطان از دست آنها ضعیف شده است و ناله می کند. در نماز هم دیگر کاری به آنان ندارد. نماز آنان سفر است. شیطان گفت ای رسول اللّه !

کار دیگر آنان که مرا بیچاره کرده و تا مرز کشتن پیش برده ، آن است که با عمل صالح و اخلاق ، از دست من به خدا پناه می برند. « اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم » یعنی ترک حرام و ادای واجب. « اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم » . کار دیگر آنان که برای من بسیار سنگین است و طاقت آن را ندارم ، وقتی است که به سوی میدان جنگ سرازیر می شوند.

« یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنْیَانٌ مَّرْصُوصٌ » 35.خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند .

بنیان مرصوص

شیطان با این بنیان مرصوص چه کار کند ، جز این که از هر سو ، که به بنیان مرصوص برخورد می کند ، خودش زخمی می شود و اسکلت خودش می شکند؟ مخصوصا وقتی که ببیند شب های جمعه و در نیمه شب ها جوانان و نوجوانان پاکدل و عاشق حق، صورت بر زمین نهاده و این گونه با خدای خود نجوا می کنند : « إلهی قَلْبی مَحْجُوب » و « إلهی و رَبّی مَنْ لی غَیْرُک » فرار می کند. اگر فرار نمی کرد و به قول پیامبر ، مانند جنس افتاده در نمک ، آب نمی شد ، اینان به شهادت نمی رسیدند ، کسب حلال آنان ادامه پیدا نمی کرد ، به اذان گوش نمی دادند ، این گونه به خدا پناه نمی بردند. معلوم می شود که آنان خوب او را رانده اند.

خوش به حال همه شما ! خوش به حال کسانی که رفتند ! خوش به حال کسانی که در حال حرکت هستند ! خوش به حال کسانی

که نیت کردند که حرکت کنند! خود حرف زدنش هم لذتی دارد. حرف زدن ، مانند در زدن است. این « یا رب » گفتن ، « یا اللّه » گفتن ، نیت کردن ، ناراحت شدن که چرا بد گذراندم ، همه اینها در زدن است. از هر کدام که استفاده کنید ، واللّه بلافاصله خود پروردگار می گوید : کیست؟ تو هم همان سخن زین العابدین علیه السلام را به او بگو : « إلهی هَلْ یَرجِعُ العَبْدُ الآبق إلاّ الی مَوْلاهُ » 36 ؛ بنده فراری تو هستم ، نمی دانستم ، اکنون برگشتم ، در را باز کن! آن گاه ملائکه را به استقبال تو می فرستد :

« هُوَ الَّذِیآ أَنزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ » 37.او است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد ، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید .

« أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الاْءِیمَانَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ » 38.ایناانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده است و به روحی از جانب خود ، نیرومندشان ساخته است .

پی نوشت ها

1 . نحل (16) : 97.

2 . تفسیر الصافی : 1/84 .

3 . مؤمنون (23) : 51 .

4 . مائده (5) : 88 .

5 . بقره (2) : 188.

6 . الکافی : 8/177.

7 . نور (24) : 30.

8 . نور (24) : 31.

9 . اسراء (17) : 37.

10 . یوسف (12) : 101.

11 . يوسف (12) : 101.

12 . انفال (8) : 17.

13 . احزاب (33) : 45 _ 46.

14 . عوالى اللئالى : 1/54.

15 . انعام (6) : 79.

16 . طه (20) : 84 .

17 . شعراء

(17) : 80 .

18 . صافات (37) : 99.

19 . نور (24) : 30.

20 . رعد (13) : 4.

21 . رعد (13) : 3.

22 . شمس (91) : 7 _ 9.

23 . تفسير الصافى : 1/84 .

24 . انسان (76) : 21.

25 . بحار الأنوار : 4/43.

26 . ملک (67) : 9.

27 . ملک (67) : 10.

28 . بقره (2) : 17.

29 . مؤمنون (23) : 108.

30 . تفسير الصافى : 1/84 .

31 . تفسير الصافى : 1/84 .

32 . عنکبوت (29) : 69.

33 . انسان (76) : 21.

34 . نور (24) : 37.

35 . صف (61) : 4.

36 . صحیح سجادیه ، ابطحی : 402.

37 . فتح (48) : 4.

38 . مجادله (58) : 22.

ج_لسه 6

توجه خداوند به زمین

در بخشی از سوره مبارکه یس که از مهم ترین سوره های کتاب خدا است و پیامبر اسلام آن را قلب قرآن نامیده اند و حاوی قسمت بزرگی از مسائل الهی ، انسانی ، دنیایی و آخرتی است _ درباره عنایت خداوند به زمین ، این گونه می خوانیم :

« و الاْءَرْضُ الْمَيْتَهُ أَحْيَيْنَاهَا » 1.

خدا می فرماید : زمین مُرده با دم من و با نسیمی که به او می زنم ، زنده می شود. با زنده شدن زمین ، آثار مهمی از آن بروز می کند که البته تعداد این آثار مهم ، هنوز برای دانش بشر روشن و معلوم نشده است. کره زمین و حیات آن از شگفتی های بسیار باعظمت عالم هستی و عالم خلقت است. در آیه یکی از سوره های قرآن ، پروردگار عالم همه را به تماشای مجموع آثاری که از زمین ظهور می کند ، فرا می خواند ، آن هم از دو

منبع خاک و آب و می گوید : ببینید از آمیختن آب و خاک دو تا عنصری که شکل و رنگی ندارند ، من چه منافعی و چه آثاری در اختیار شما قرار می دهم !

دنیای علم ، برای هر یک از آثاری که از زمین بروز می کند ، کتاب جداگانه نوشته است ، پرونده های بزرگی در مراکز مهم علمی ، برای آثار زمین تشکیل داده اند و عمرها برای شناختن آثار زمین مصرف کرده اند. زمین در دنیای علم ، احترام و عظمت بسیار دارد. این دم حیاتبخش الهی وقتی به زمین مرده می رسد ، زمین زنده می شود :

« وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ » 2.

آثار زمین

باغ های مختلفی از خرما پس از زنده شدن زمین به وجود می آید. از آن جا که در چند آیه نمی شود همه آثار زمین را توضیح داد ، خداوند برای معرفی کردن خود و برای نشان دادن بسیاری از واقعیات ، دورنمایی از مسائل را ذکر می کند. اگر می خواست همه آثار را بیان کند ، باید کتابی بزرگ به قطر خودِ کره زمین تشکیل می شد ؛ چون بیان آثار هر عنصری باید همراه با همه اجزایش باشد. البته انسان ها از درک حقیقت همه اشیا عاجزند و کسی تاکنون نتوانسته است حقیقت یک عنصر را آن گونه که هست ، بیان کند. آن چه بیان شده است فقط درباره طول ، عرض ، عمق ، حجم و صفات عناصر است ، نه حقیقت آنها. البته این گونه هم نیست که انسان به کلی درباره حقیقت اشیا جاهل بماند. اگر انسان مسافرت روحی به عالم الهی بکند و قطره وجود او به دریای نامتناهی الهی

بپیوندد ، می تواند حقیقت ها را ببیند ؛ اما اگر تنبلی کند و این سفر را نداشته باشد ، فقط می تواند به تماشای آثار و صفات و رنگها و طولها و عرض ها و حجم ها بنشیند.

بنابراین ، انسان می تواند حقیقت را به دست آورد. بعضی از اولیای خدا ثابت کرده اند و این مطلب که در فلسفه بیان شده و از جملات ریشه ای دانش فلسفه است ذاتی لایتغیر است ، درست نیست و می توان حدود ذاتی را شکست و از چهارچوب آن درآمد. جبرئیل امین ، از ادامه سفر با پیامبر باز ماند. پیغمبر به او فرمود : چرا نمی آیی؟ او گفت : اگر به اندازه بال مگسی حرکت کنم ، همه هستی ام به باد می رود ، طاقت ما تا این جا تمام است.

« ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى » 3.سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر.

ما نمی دانیم این نزدیک شدن یعنی چه و انسان تا کجا پیش رفته است. انسانی که روزگاری بر او گذشت و پروردگار می گوید :

« لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً » 4.آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود ؟

یعنی انسان ارزش ذکر را نداشت که ما سخن از او را پیش بیاوریم ؛ اما وقتی حرف او را پیش آورد ، کامل و جامع آن را مطرح نمود.

انسان مطلع الفجر عالَم

انسان کلمه اللّه خاص است. بقیه موجودات عالَم ، کلمه عام هستند. همه موجودات ، کلمه رحمانیه هستند. انسان ، هم کلمه رحمانیه است و هم کلمه رحیمیه است . عرفای بزرگ الهی

می گویند : جامع ترین تعبیری که در حق انسان می توان گفت ، این است که انسان « مطلع الفجر » همه واقعیات عالم است. محل طلوع همه حقایق است. بقیه ، مشرق جزئی هستند و این موجود ، مشرق کلی است. قرآن مجید وقتی که از عالم علم الهی ظهور پیدا می کند ، از چه مشرقی طلوع می کند؟ خودِ قرآن مجید می گوید :

« وَ الْقُرْءَانِ الْعَظِيمَ » 5.و قرآن بزرگ را به تو عطا کردیم .

« وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ » 6.و اگر بدانید بی تردید این سوگندی بس بزرگ است .

« إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ » 7.یقینا این قرآن ، قرآنی است ارجمند و باارزش ؛ [که] در کتابی مصون از هر گونه تحریف و دگرگونی [به نام لوح محفوظ جای دارد] .

از کتاب های مکنون طلوع می کند. کتاب مکنون در این عالَم چیست؟ سینه وجود مقدس پیغمبر می باشد. این مطلع الفجر همه حقایق است. مایه مشرق و مطلع الفجر شدن ، در وجود انسان هست. کسانی که بی معلم ، عالی ترین مطالب را در این عالَم گفته اند ، چگونه گفته اند؟ ابراهیم هر چه گفته است ، بی معلم بشری گفته است. این همه عنایت از چیست؟ از مشرقی بودن و مطلع الفجر بودن او است. مردی که خدا در قرآن مجید می فرماید : در همه چهل سال عمرش از هنگامی که متولد شد تا وقتی که امین وحی ، بر او نازل شد ، نه چیزی خواند و نه چیزی نوشت و پروردگار می فرماید : بعد هم اجازه ندادم یک بار بنویسد :

« إِذاً لاَّرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ » 8.

و پیش

از این [قرآن] ، تو هیچ نوشته ای را نمی خواندی و آن را با دست خود نمی نوشتی وگرنه باطل گرایان یاوه گو [در وحی بودن و حقانیّت آن] شک می کردند.

نمی خواست چشمی ببیند که او قلم به دست گرفته است ؛ یعنی بی قلم و بی معلم و بی قرائت ، مطلع الفجر همه حقایق عالم شده است :

« سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ » 9.این شب تا برآمدن سپیده دم [سراسر] سلام و رحمت است .

او مطلع الفجر است و هر خورشیدی از حقایق الهی ، از وجود او طلوع کرده است.

نزول پیامبر

خداوند در سوره لقمان می گوید : اگر دریاها مرکّب شوند و درخت ها قلم و همه نویسنده ، کلمات خدا تمام نمی شود. خداوند درباره پیامبر عزیز اسلام ، ماده « نزل » را به کار برده ، می گوید : او را نازل کردم و درباره ما می گوید : شما را از خاک آفریدم ؛ یعنی شخصی که شما می بینید این نیست. او بی رنگِ بی رنگ در عالم الهی ، ظرف همه چیز بود. رنگ بشری را که به او زدم ، به این علت بود که بیاید و دست شما را بگیرد. اگر هدایت شما در کار نبود ، او را این جا نمی فرستادم. این جا ظرف پذیرش او نیست.

حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله

این روایت را ملا صدرای شیرازی در تفسیر آیه نور نقل می کند و می گوید : خداوند حقیقت پیغمبر را مستقیم از حقیقت خود او خلق کرد. و نکته مافوق درک بشر نیز همین جا است. از آیات قرآن و روایات و وضع بشر ، دانسته می شود که بشر از مجموعه ای از عناصر مادی خلق می شود که بعد دم حیاتی به او دمیده می شود :

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ » 10.شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند ، فقط به آن می گوید : باش ، پس بی درنگ موجود می شود .

با لحاظ زمان و ترکیب مواد و عناصر ، « وَ صَوَّرَه » : به او شکل داد. « و صَدَّرَهُ عَلی یَقِهُ » : در دست عنایت خود ، پیغمبر را بالا دست همه عالَم نشاند. در دست عنایت خود ، او را خلق نکرد و کنار

بگذارد. در همان دست عنایت و فضای رحمت خاصه ، او را نگاه داشت ، آن هم بالادست همه چیز. « یَبْقی ذلِکَ نُورٌ بَیْنَ یَدَی تَعالی مِائَةَ أَلْفَ عامٍ » . منظور از « مِائَةَ أَلْفَ عامٍ » زمان مادی نیست. این دست به معنای عنایت خاص است. « فَکانَ یُلاحِظُهُ فی کلّ یومٍ و لَیْلهٍ سَبْعینَ أَلْفَ لحظةً و نَذَرَهُ » : پروردگار در شبانه روز عالَم الهی ، هفتاد هزار بار به این نور در دست رحمتش نظر عنایت می کرد و در هر نظری ، عنایتش به او اضافه می شد. « یَکْسُواْ فی نَظْرَه نُورا جَدیدا و کَرامَةً جَدیدةً » : هر مرتبه ای که در آن صد هزار سال به پیامبر نظر کرد ، نور و کرامت جدیدی به او داده شد. پس از طی این منازل ، « خَلَقَ مِنْهُ المَوجودات کُلُّها » : همه هستی را از پرتو همان نور آفرید.

منظور این است که همه خلقت ، غیب و شهودش را مدیون وجود پیغمبر است. آن گاه خدا نکند که این انسان ، در قیامت وارد شود و بگوید : از فلان شخص شاکی هستم. ببینید چه می شود.

رضایت ولی خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام که تربیت یافته دست پیامبر و قطعا دارای مقام پس از ایشان است ، با دو یا سه نفر در جایی نشسته بودند. شخصی ظرف غذایی برای آنان آورد. یکی از آنان دست برد تا از غذا بردارد و بخورد. امیرالمؤمنین علیه السلام دست او را گرفت و فرمود : نخور ، غذا مسموم است. او گفت : ما هر وقت با تو جایی رفتیم ، یک چیزی را مسموم اعلام

کردی. آن گاه لقمه اول را در دهان گذاشت و خورد. لحظاتی نگذاشت که لرزش شدیدی به او دست داد و از دنیا رفت. دوستانش جنازه او را به مسجد پیغمبر آوردند و از ایشان خواستند بر جنازه نماز بخوانند. پیامبر صلی الله علیه و آله علت مرگ او را پرسیدند. داستان را گفتند. حضرت فرمودند : باید علی را بیاورید تا ببینیم دل علی از او رنجیده است یا نه. اگر رنجیده است ، من نماز نمی خوانم. امیرالمؤمنین آمد. پیامبر فرمودند : علی جان ! جریان چیست؟ امام گفت من به او گفتم : غذا را نخور ؛ اما او خورد و به من هم پرخاش کردم. پیامبر فرمود : اکنون درباره او در چه حالی هستی؟ عرض کرد : از او راضی شدم. پیامبر فرمود : نماز می خوانم سپس فرمود : اگر علی از او راضی نمی شد ، تا ابد درِ نجاتی به روی او باز نمی شد.

اکنون حساب کنید که اگر خود پیامبر از کسی دلگیر شود ، چه خواهد شد. پیامبری که 23 سال ، خودش زحمت کشیده است. پس از ایشان هم سال ها امیرالمؤمنین و دیگر امامان زحمت کشیده اند و رنج برده اند. بعد هم علمای بزرگ

دین زحمت کشیده اند تا امروز دین به دست ما برسد. مخالفت با پیامبر ، با قرآن ، با ائمه و با ولی فقیه ، بسیار سنگین است.

برکات زمین

زمین مُرده را زنده کردم. « وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ » 11 : باغ های مختلفی از درخت خرما در این زمین به وجود آورد. خداوند خرما را مَثَل می زند ؛ زیرا میوه پرحرارت و پرقدرتی است. هر

کس دچار ضعف شود ، به او خرما می دهند و کمبودش را جبران می کنند. وقتی که مریم کبری عیسی را به دنیا آورد ، پروردگار به او فرمود : شاخه بالای سرت را با دست پایین بیاور. « تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا » 12 : خرمایی به تو می دهد ، آن خرما را بخور. خرما برای زایمان کننده ، بهترین دارو است. « وَ أَعْنَابٍ » و انواع انگورها را من از این خاک مرده زنده شده بیرون آوردم. آب انگور بنابر تحقیقات دانشمندان ، مساوی است با همه موادی که در شیر مادر وجود دارد و برای بدن مفید است. این انگور ، برخلاف دیگر میوه ها ، اگر کهنه شود ، تبدیل به کشمش می شود و اثرش از انگور تازه بیش تر است. هر میوه ای اگر کهنه شود ؛ خواص آن تضعیف می شود ، غیر از انگور ، که وقتی کهنه می شود ، بهتر می شود.

« وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ » 13 : و سنگ های سخت ، تپه ها و کوه ها را می شکافم و برای شما و از زمین چشمه ها آشکار می کنم. « لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ » : برای این که از ثمرات این زمین بخورید. « وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ » 14 : و آن چه با دست خود انجام می دهید.

« أَفَلاَ يَشْكُرُونَ » 15 : پس از زنده کردن زمین و به وجود آوردن انواع خرماها و انواع انگورها و راهنمایی شما ، که با مواد غذایی چه کار کنید ، آیا باز هم جای تشکر از من نیست؟ این لحن گلایه است ؛ یعنی چرا شکر نمی کنید؟

معنای شکر

داستان شکر از داستان همه عبادت ها

مهم تر است. خداوند نماز را در قرآن مطرح می کند ؛ اما نمی گوید : مشتری آن کم است. درباره روزه نمی گوید که مشتری آن کم است. حج را که مطرح می کند ، نمی گوید که مشتری آن کم است. جهاد هم با آن عظمتی که نزد خداوند دارد ، نمی گوید که مشتری آن کم است ؛ اما به شکر که می رسد ، می گوید : مشتری آن کم است. مگر شکر چیست؟ خود او شکر را معنا می کند و می فرماید : همه نعمت هایی که به شما داده ام ، اگر در همان جایی که خودم به شما گفته ام ، مصرف کنید ، این شکر است.

معنای ناسپاسی

آدم ناسپاس هم در میان انسان ها بسیار است. از صبح که ما بیدار شده ایم تا الان ، به هر چه نامحرم نگاه کرده ایم ، ناشکری چشم بوده است. غیبت ها و تهمت ها ناشکری زبان بوده است. گلایه ها از عالَم ، ناشکری زبان بوده است. اگر دختری از کنار انسان رد شده است و ما اندکی خود را به او نشان داده ایم ، ناشکری همه بدن بوده است. زنی که از خانه بیرون آمده و موهایش را بیرون انداخته است برای جلب مردم ، ناشکری همه وجود بوده است. اگر با همسر و فرزندان ، بی جا دعوا کرده ایم ، ناشکری در برابر عنایات الهی بوده است. اگر در فروش کالا تقلب کرده ایم ، ناشکری در معاملات و روزی خدا بوده است. همه این ها ناسپاسی است.

موءمن مانند زمین است

« و الْاءَرْضُ الْمَيْتَهُ أَحْيَيْنَاهَا * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ » 16. این آیات سوره یس ، چه جالب چهره زمین را نشان می دهند! روزی پیامبر اسلام ، روی منبر به مردم فرمود : می دانید مؤمن ، مانند چیست؟ « المؤمن كالأرض » . وجود هر یک از شما برای خدا مانند زمین است. طبیعت مسأله هم همین است : « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ » . ما شما را از زمین خلق کردیم. هر کدام از ما برای خودمان یک کره زمین هستیم ؛ زیرا همه عناصر وجود ما از زمین است. مادر اصلی و ریشه ما زمین است. آیا خدا زمین را دوست دارد مرده ببیند یا زنده ببیند یا زنده؟ اگر خدا

زمین مرده را دوست داشت ، رهایش می کرد تا مرده باشد و اگر مرده بود ، موجودی خشکی بود که دیگر تعریفی نداشت ؛ اما چون این را دوست نداشت ، دم حیاتی به او دمید. پس از آن دم حیاتی ، ببینید زمین چه شد .

« یاأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اسْتَجِیبُوا للّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ » 17.

آنچه مرده را زنده می کند

خداوند مهربان دوست دارد زمین وجود بشر زنده باشد.

پس ای انسان و این دم خدا و دم پیغمبر را بپذیر تا زنده شوی. دم خدا چیست؟ قرآن است. دم پیامبر چیست؟ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ، زهرا ، امیرالمؤمنین ، امام صادق و امام باقر است. کسانی که گوش می دهند زنده می شوند. در وجودشان پس از زنده شدن ، چه چیزی روییده می شود.

امیرالمؤمنین در برنامه ای ده مسأله را برمی شمرد که در سرزمین وجود اینان می روید. این مسائل را حضرت در قالب شعر بیان می کند :

« إنّ المَکارِمَ أخلاقٌ مُطَهَّرَهٌ فَالدّینُ أوَّلُها » ؛ زنده می شوند به حیات ایمانی ، غوغای درونی برپا می شود برای آنان. « و العَقْلُ ثانِیَها » ؛ بهترین اندیشمندان می شوند ، عقل می شوند ، موجودیت آنان عقل می شود. « و العلمُ ثالِثُها » ؛ دانش و بینش و آگاهی می شوند. او همان زمین مرده است که به سخن خدا گوش کرده است. « و الحِلْمُ رابِعُها » ؛ بردبار می شود و هیچ حادثه ای نمی تواند او را از جا بکند. « و الجُودُ خامِسَها » ؛ همه وجود او سخاوت می شود. مانند چشمه های بیابان ، برکت از او جاری می شود. چشمه های جود می شود. « و الفضلُ سادِسُها » ؛ هنرمند

عجیبی می شود « و البِرُّ سابِغُها » ؛ همه وجود آنان خوبی می شود. « و الصَّبر ثامِنُها » ؛ مانند کوه می شوند. « و الشُّکْر تاسِعُها » ؛ همه وجودشان شکر می شود. « و اللّینُ باقیها » ؛ نرمی فوق العاده ای در روح و نفس و قلبشان پیدا می شود و نمونه خدا می شوند. « و النَّفْسُ تَعْلَمُ أنّی لا أصادِقُها » ؛ هواهای من بدانند که من هرگز قصد آشتی کردن با آن ها را ندارم. « و لَسْتُ أرْشُدُ إلاّ حینَ أعْصی » ؛ اگر من بخواهم به خدا برسم ، هرگز با این بادهایی که در وجودم می وزد ، نباید این سو و آن طرف بروم.

اگر زمین وجودم به دم الهی بخورد ، این ده برنامه از درون آن می جوشد که از وجود زنده شده به حیات الهی ظهور می کند.

برنامه وجود انسان

در « تحف العقول » حدیثی از حضرت علی درباره مؤمن ، نقل شده است که می فرماید : در انسان مؤمن ، چهارصد برنامه وجود دارد. اگر اندکی جلوتر برویم ، می شویم مظهر جوشن کبیر ؛ یعنی هزار اسم و صفت در ما ظهور می کند. اندکی جلوتر چهارچوب هزار اسم را هم می شکنیم : « عَبْدی أَطِعْنی حَتّی أجْعَلَکَ مَثَلی » .

سوره انعام ، آیه 122 درباره زمین زنده وجود انسان می فرماید :

« أَوَ مَن کَانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا » 18.آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا

در پرتو آن ، در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند ، مانند کسی است که در تاریکی ها [یِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟

فرق بین زنده و مرده

آیا کسی که زمین وجودش را در معرض دم حیاتبخش الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد و زنده شد با آن مرده پوسیده گندیده ای که غیر از شکم و شهوت ، هیچ خاصیت دیگری در این دنیا ندارد ، برابر است؟ قرآن مجید می گوید : این شخص ، نور را با خود می برد. هنگام مردن ، روشن است ، در برزخ روشن است و در قیامت که وارد می شود ، به پیامبر می گوید :

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم » 19.

این نوری که با خود آورده اند ، جلوی آنان را روشن می کند. با این نور ، راه را می بینند که کجا باید بروند. نور او تا عمق بهشت کشیده شده است. با زنده شدن به دم الهی ، انسان چراغ دار می شود:

« يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » 20.

این زنده شدن ، فوز عظیم است. در میان این نور است که انسان خوب راه می رود و خوب عمل می کند.

نوری که می توان با آن همه دنیا را دید

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری فرزند مؤسس حوزه علمیه قم که در قم از بهترین مدرّسان فقه و اصول بود می فرمود : من یک شب ، در قم خواب دیدم که صدایی به من می گوید : به مشهد بیا ، هزینه سفرت را می دهیم. از خواب بیدار شدم و به خانواده گفتم : برخیزید تا امسال به مشهد برویم. تصمیم گرفتم که همه تابستان را در مشهد باشم و برای این که در شهر ، کسی مزاحم عبادت و درس و مطالعه ام

نباشد ، به منطقه ترقبه رفتم و هر روز به مشهد می آمدم و برمی گشتم. پس از سه ماه ، همه پولی که داشتیم ، تمام شد. خانمم مقداری پول نزد من امانت گذاشته بود که هر زمان خواست ، به او برگردانم. با اجازه از ایشان مبلغ 329 تومان از آن پول را برداشتم و خرج کردم. هنگام بازگشت ، در راه آهن مشهد ، بارهایمان را درون قطار گذاشتم و سوار شدیم. با خود فکر کردم که 329 تومان از مال خانمم خرج کرده ام. پس این چه مهمانی ای بود. من که مبلغی را هم بدهکار شدم! سوت آخر را که قطار کشید ، دیدم پسر مرحوم آیت اللّه العظمی سید محمد هادی میلانی ، که یکی از عرفای شیعه بود و برای بیشتر مردم ایران ناشناخته بود ، پشت پنجره قطار ایستاده است و اشاره می کند که پنجره قطار را باز کن. پنجره را باز کردم و ایشان پاکتی را به دست من داد و قطار حرکت کرد. پاکت را باز کردم و با کمال تعجب دیدم که مبلغ 329 تومان پول نقد درون آن است. این نوری است که خداوند به برخی می دهد. چراغی است در دست آنان که همه جا را با آن می بینند. عده ای هم با دل تاریک ، یک نفر را می خواهند که همواره دستشان را بگیرد و در گوششان فریاد بزنند که مواظب باشید که دچار سقوط نشوید .

پی نوشت ها

1 . یس (36) : 33.

2 . یس (36) : 34.

3 . نجم (53) : 8 _ 9.

4 . انسان (76) : 1.

5 . حجر (15) : 87 .

6 .

واقعه (56) : 76.

7 . واقعه (56) : 77 _ 78.

8 . عنکبوت (29) : 48.

9 . قدر (97) : 5 .

10 . يس (36) : 82 .

11 . يس (36) : 34.

12 . مريم (19) : 25.

13 . يس (36) : 34.

14 . يس (36) : 34.

15 . يس (36) : 35.

16 . يس (36) : 33 _ 35.

17 . انفال (8) : 24.

18 . انعام (6) : 122.

19 . حديد (57) : 12.

20 . حديد (57) : 12.

ج_لسه 7

مزرعه دل

سخن درباره خودشناسی ، به این جا رسید که هر انسانی که از مادر متولد می شود ، زمین وجود او همانند مزرعه ای در ایام زمستان ، یک زمین مرده ای است که با تابش خورشید وحی ، لیاقت و استعداد زنده شدن او ، وی را به منبعی برای ظهور و تجلی مسائل باعظمت الهی تبدیل می کند.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

کتاب سپید وجود انسان ، پس از این که در برابر خورشید وحی قرار می گیرد ، به نقش های ثابتی آراسته و منقش می شود که می تواند در این دنیا نشان دهنده خدا شود. اگر می خواهی خدا را ببینی ، چون او دیده نمی شود ، انسان را ببین که دیدن او ، دیدن خدا است. پیامبر اسلام می فرماید :

« مَنْ رَءآنی فَقَدْ رَأی الحَقُّ » 1.

هر کس مرا ببیند ، خدا را دیده است.

آن حضرت می فرماید : هر کس علی را ببیند ، خدا را دیده است ، همه انبیا را دیده است.

فاصله بین دو ضد

در « اصول کافی » از امام باقر نقل شده است که می فرماید : هر کس ما را ببیند ، وجه خدا را دیده است ، اسمای حُسنای الهی را دیده است :

« أَوَ مَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِى الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا » 2.آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم ، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن ، در میان مردم [

به درستی و سلامت] حرکت کند ، مانند کسی است که در تاریکی ها [يِ جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست ؟

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ » 3.آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند مساوی اند؟

« وَ مَا يَسْتَوِى الاْءَعْمَى وَ الْبَصِيرُ * وَ لاَ الظُّلُّمَاتُ وَ لاَ النُّورُ * وَلاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ * وَ مَا يَسْتَوِى الاْءَحْيَاءُ وَ لاَ الاْءَمْوَ تُ » 4.

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند ، و نه تاریکی و روشنایی ، و نه سایه و باد گرم سوزان ، و زندگان و مردگان هم یک سان نیستند . بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند ، بشنوانی .

« أَفَمَن كَانَ مُؤْمِناً كَمَن كَانَ فَاسِقاً لاَّ يَسْتَوُنَ » 5.با این حال ، آیا کسانی که مؤمنند ، مانند کسانی هستند که فاسق اند ؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یک سان نیستند .

این ها سخنان پروردگار است. واقعا آیا زمینی که هر نوع زراعتی روی آن به عمل می آید با زمینی که هیچ دانه ای را پرورش نمی دهد ، مساوی است؟ ترازوی کدام عقلی این دو زمین را مساوی می داند که یک انسان زنده شده به دم الهی با یک انسان پیچیده در خرقه نفس کثیف مساوی باشد؟

عظمت خلیفه اللّه

انسان موجودی بالقوه بسیار عظیم است. جهانی بنشسته در گوشه ای است. فضایی که برای حرکت ، در اختیار او قرار داده شده است ، به هیچ موجودی حتی به

ملائکه مقرّب عطا نشده است ، در وجود این انسان و در این ساختمان و بنای عظیم ، اعضا و جوارحی قرار داده شده است که هر کدام از آنها می تواند یک منبع عظیم منفعت برای خودِ انسان و برای دیگران باشد.

قلب

یکی از عضوهایی که قرآن ، پافشاری دارد که آن را بشناساند قلب است.

پیغمبر عزیز اسلام با توجه به مجموع آیاتی که در قرآن مجید درباره قلب هست ، می فرماید : در ساختمان وجود شما پاره گوشتی است که اسم آن را قلب گذاشته اند.

اگر این قلب در راه صلاح قرار بگیرد ، همه اعضا و جوارح انسان به پیروی از آن ، آراسته به صلاح می شوند و اگر فاسد شود ، همه را فاسد می کند. پیغمبر می فرماید که به قلبت رسیدگی شود زحمتی برای دیگر اعضا و جوارح نخواهی داشت ؛ اما اگر به قلب رسیدگی نکنی و به سراغ دیگر اعضا و جوارح بروی تا آنها را به اصلاح بیاوری ، اصلاح آنها ضمانت دوام ندارد. ضمانتی ندارد که در برابر خطر محفوظ بماند. امیرالمؤمنین علیه السلام از قلب تعبیر به « معدن » می کند و می گوید که همه چیز آنجا است. قرآن مجید می گوید :

« ذلِکَ وَ مَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّه ِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ » 6.این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ شمارد ، بدون تردید ، این بزرگ شمردن ، ناشی از تقوای دل ها است .

قلب حرم خدا است

امام صادق علیه السلام می فرماید : « القَلْبُ عَرْشُ اللّه ِ الأعْظَم » . و در روایتی دارند : « عرشُ اللّه ِ الأکْبَر » . بعضی ها می گویند : در آیه « وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَ تِ وَالْأَرْضَ » ، منظور از کرسی ، دل مؤمن است. امام صادق می فرماید :

« قَلْبُ المؤمِنُ حَرَمُ اللّه ِ فَلا تَسْکُنْ حَرَمَ اللّه غَیْرُ اللّه ِ » 7.

قلب مؤمن حرم خدا است

در حرم خدا نباید غیر خدا مأوی گزیند.

خدا چند حرم دارد یا به تعبیر دیگر ، خداوند متعال چند بیت دارد. یک بیت خدا بیت المعمور است که در قرآن مجید هم اسمش را برده است. یکی بیت المقدس است که مسجد الأقصی در آن جا است و در قرآن مجید به عنوان قبله و حرم خدا از آن یاد می کند. یکی بیت اللّه است که کعبه معظمه است و نگذاشت دست کسی آن جا را برپا کند ، جز پاک ترین دست ها که به دست ابراهیم خلیل بود. آن قطعه زمین زیر بیت را به عنوان ام القری _ که یک معنای طبیعی دارد و یک معنای الهی و عرفانی _ خودش انتخاب کرده است و ما فلسفه کار را نمی دانیم. یک نظر به سراسر کره زمین انداخت در علم ازلی خود ، این قطعه را برای برپا شدن بیت در آن جا انتخاب کرد. اولین بیت عبادت را هم آن جا برپا کرد :

« إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً وَهُدًی لِّلْعَالَمِینَ » 8.یقیناً نخستین خانه ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد ، همان است که در مکه است ، که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است .

زمین مبارک

خود خداوند می گوید : این زمینی که دستور دادم خانه را روی آن بسازند ، زمین مبارکی است ، هم مبارک ظاهری و هم مبارک باطنی است. حتی با چشم هم می توانید ببینید :

« لِّیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ » 9. مساحت آن قطعه را جبرئیل نشان داد که چند در چند است. قطعه مورد نظر وجود مقدس او

است. بنّای خانه هم به انتخاب خود خداوند ، دو نفر بنام : ابراهیم و اسماعیل بودند . دست بنّای اول ، به قلبی وصل بود که آن قلب ، با ملکوت سماوات و ارض رابطه داشت و آینه انعکاس همه حقایق بود.

شما ملاحظه کنید ساختن این خانه را به دست چه کسی سپرده است !

نمی دانم مسأله را پیرامون همین محور تمام کنیم بعد بیاییم سراغ انسان یا روابط مسأله عظمت انسان را با مسأله بیت جداگانه هم بگوییم.

آن قطعه زمین را خودش برای ساختن حرمش انتخاب کرد ، برای ساختن آن بیت بنّایی را که انتخاب کرد در رابطه با ملکوت سماوات و أرض بود هر دستی را اجازه نداد خاک بردارد و این بیت را برپا کند :

« وَكَذَ لِکَ نُرِیآ إِبْرَ هِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَ تِ وَالْأَءَرْضِ » 10.و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود بر آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان می دهیم.

مسافر عالم فنا و ساکن عالم بقا بود. چشم او پرده نداشت. گوش او گوش الهی بود. دست او دست ملکوتی بود ؛ یعنی اول سراغ کسی رفت که قلبی به تمام معنا کامل داشته باشد. پس از این که او قلب کامل خود را نشان داد خداوند به او گفت : به همراه اسماعیل خانه مرا بنّایی کن.

یک خانه هم قلب انسان است. قلبی که در سینه من و شما است.

قلب عرش خداست

بین همه زمین های هستیِ موجودات عالم ، برای قرار دادن بیت خودش ، یعنی قلب ، زمین وجود انسان را انتخاب کرد و خانه خود « عرشُ اللّٰهِ الأکْبَر » ، « عرشُ اللّٰهِ الأعْظَم » و

« حَرَمُ اللّه » خود را در این زمین قرار داد. آن گاه به ابراهیم گفت : حرم را بساز :

« أَن طَهِّرَا بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ » 11.

ای ابراهیم ! آن را پاک بساز و پاک نگه دار ؛ اما ساختن زمین وجود ما را حتی به ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی نداد ، بلکه مستقیما خودش این حرم را ساخت. این خانه ، غیر از بیت اللّه است که بین او و بین ساختمان بیت ، ابراهیم و اسماعیل واسطه شدند ؛ یعنی با دست خودش این خانه دل را برپا کرد و آن را تحویل شما داد. زمینی که زیر بیت است ، قابل فروش نیست ؛ چون مالک انسانی ندارد. مالک آن قطعه زمین ، خدا است. خودش هم آن را وقف کرده است. ابراهیم نگفت : « وَقَفْتُ هذَا البَيْتِ للّه » . آن قطعه زمین ، وقف ازلی و ابدی است. متری صد میلیون تومان ، دویست میلیون تومان یا ده هزار میلیارد تومان ، به کسی اجازه نمی دهند که این حرف ها را بزنند ؛ چون قابل خرید و فروش نیست ؛ اما زمین وجود تو مهم تر از زمین کعبه است ؛ چون این جا دیگر واسطه ای در ساختن بیت نبوده است و خودِ خدا بیت را ساخته است. با این وصف ، زمین وجود انسان چه مقدار می ارزد؟

موءمن از کعبه بالاتر است

زمین وجود انسان بالاتر از زمین کعبه است. شما « فَضَّلْنا مِمَّا خَلَقْنَآ » هستید ، محل « عَرْشُ اللّهِ الأكبر » هستید ، محل « عرشُ اللّهِ الأعظم » هستید. این محل را چند می شود

فروخت آیا با عقل بشر می توان برای زمین وجود انسان قیمت تعیین کرد؟ اما متأسفانه امروزه انسانها اصل زمین را با دشمنان صاحب زمین ، رایگان معامله کرده اند. روی این زمین زنا می شود ، مشروب ریخته می شود ، با ابزار این زمین ، قمار می شود ، ربا خواری می شود ، دروغ گفته می شود ، غیبت و خدعه انجام می گیرد ، حیوانیت ، درندگی ، خونریزی ، خیانت ، جنایت و ظلم می شود. این ها همه معامله با دشمن خدا است. مخالفت با دستورات الهی یعنی زمین را به شیطان فروختن و چیزی هم دریافت نکردن ؛ یعنی انسان به شیطان بگوید : زمین ما را برای هر چه می خواهی ، استفاده کن.

باید دید اکنون این حرم دست کیست؟ ای جوان محترم! حرم خدا این « عرشُ اللّهِ الأکبر » الان جای چه بتی است؟ ای کسی که عمری را سپری کرده ای! حرم اللّه شما الان دست کیست؟

« تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا » 12.وثروت را بسیار دوست دارید .

آیا فقط پول در قلب می غلتانید ، مگر خدا صندوق پول درست کرده است؟ این جا بیت اللّه است. ای انسانی که آتش شهوت تو شعله ور است ، آیا اینجا جای چهره نامحرمان است؟ مکه ای ها پانصد سال در را باز نمی کردند که این بت ها را از درون حرم خدا بیرون بریزند. تو هم این همه بت در حرم قلب جای داده ای و در آن را هم باز نمی کنی که آنها را بیرون بریزی چرا بیگانه را به حرم الهی راه دادی و دنیا و آخرت خود را فروخته ای ؟ زمین وجود خودت را به چه قیمتی معامله کرده ای؟ این

جا وقف ابدی بوده است. چگونه به وقف دست زدی؟ به چه اجازه ای آن را فروختی؟ اگر فروخته ای ، چرا پول آن را نمی گیری؟ هیچ پولی هم نگرفته ای و معامله کرده ای! یک نفر با آمریکا ، یکی با لنین ، یکی با مارکس ، یکی با منافقان ، یکی با شکم ، یکی با زن ، یکی با دختر محله شان و یکی با اسکناس معامله کرده است. زمین وقف ازلی و ابدی را که خدا در آن است ، حرمی که خودِ خدا آن را ساخته است ، چون مهم تر از بیت اللّه بوده است ، آن را از دست داده ای؟

جفای در حق یوسف

قیمت یوسف چند است؟ این موجود الهی را از دامن یعقوب ربودند و کاروانی را در بازار مصر به حراج گذاشت. خریداران غلام هم ریختند در بازار و به سراغ این کاروان آمدند. برادرانش که ارزشی برای او قائل نبودند. قرآن مجید عقیده ندارد که برادرانش او را فروختند. آنان فقط دو نقشه در خانه ریختند و گفتند : « اقْتُلُوا يُوسُفَ » 13 ؛ یا او را بکشیم و نابود کنیم و یا این که « وَ أَلْقُوهُ فِى غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ » 14 ؛ او را داخل چاه بیندازیم. اگر زنده ماند ، چند نفر می آیند و او را می برند و شر او کنده می شود. پس برادرانش او را نفروختند ؛ چون اصلاً ارزشی برای این جنس قائل نبودند. کاروان هم در بازار مصر گفت : این غلام را می فروشیم. خداوند می فرماید :

« وَ شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَ هِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّ هِدِينَ » 15.و او را

به بهایی ناچیز ، درهمی چند فروختند و به او بی رغبت بودند .

دراهم معدوده چه قدر است؟ حضرت می فرماید : به تعداد انگشتان دست نمی رسد هشت درهم یا هشت دینار یا کم تر است. در بعضی از روایات هم چهار درهم نقل شده است. او را فروختند و بعدها معلوم شد که چه کسی را به چه قیمتی فروخته اند ، آن زمان که یوسف

« مَّكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ » 16 شد.

خدا در سوره مبارکه یوسف ، وضع یوسف را شرح می دهد که چه گوهری بود و آنان چگونه در حق او نادانی کردند. برخی از ما نیز زمین وجود خود و حرم خود را ، که وقف ازلی و ابدی است و خداوند آن را به دست خود ساخته است ، چه ارزان می فروشیم.

مقامات یوسف

مقام اول : یک مقام یوسف این بود که خدا از او در بوته انواع آزمایش ها ، گوهری ناب ساخته بود برای خودش که به موجودات عالم بگوید : من خدایی هستم که یوسف دارم.

می گویند : هر سلطانی که روی تخت می نشیند ، یک گوهر قیمتی را در دست خود نگه می دارد که به آن دل خوش است. خدا در قرآن می گوید : این گوهر ناب را ساخته بودم تا در دستم باشد و به او دل خوش باشم.

مقام دوم : « إجْتَبَیهُمْ بِعُبُودِیَّتهِ » . همه آثار بندگی را در یوسف ظهور داده بودم. آن زمان که در دامن پدرش بود ، بنده ام بود. آن گاه که زیر دست ده برادر خود ، کتک می خورد ، بنده من بود. آن وقت که ته چاه افتاده بود ، در فضای بندگی من بود. آن

هنگام که کاروانیان او را بیرون آوردند ، بنده من بود ؛ وقتی او را فروختند ، بنده من بود. هفت سال گرفتار آن زن مصری شد ، بنده من بود و در حکومت مصر ، که نه سال به زندان افتاد ، بنده من بود ؛ چون زمین او وقف ازلی و ابدی است و نمی توان آن را با کسی معامله کرد ، نه با کاروان ، نه با زلیخا ، نه با زندان ، نه با کتک ، نه با جدایی از پدر و مادر و نه با هیچ چیز دیگر. وقتی هم که روی تخت سلطنت مصر قرار گرفت ، باز هم بنده من بود. وقتی هم که از دنیا رفت کلامش این بود :

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ » 17.جانم را بگیر و به شایستگان مُلحقم کن .

باز هم بنده من بود.

مقام سوم : او :

« آتَیْنَاهُ حُکْماً وَ عِلْماً » 18.و هنگامی که یوسف به سن کمال رسید ، حکمت و دانش به او عطا کردیم .

به او علم داده بودم ، نه از این علم هایی که در کلاس درس ، استاد به ما آموزش می دهد. این ها علم الفاظ است. از اول کتاب های درسی تا آخر ، همگی الفاظی است که ما ذهنمان را از آنها پر می کنیم و بعد با آنها محاوره می کنیم.

به یوسف علمی دادم که همه درهای ملکوت و رحمت مرا به کمک آن ، باز کرد و پیش آمد. ما هنوز روی چهارپایه منبر گرفتار هستیم. چند روز دیگر صدای ما ضعیف تر می شود و از قیافه هم می افتیم و تمام می شود و دیگری را به

جای ما می آورند.

مقام چهارم :

« يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً » 19.حکمت را به هر کس بخواهد می دهد ، و آن که به او حکمت داده شود ، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند .

آیا حکم یعنی حکومت مصر است؟ گمان نمی کنم که آن صندلی این اندازه مهم باشد که خدا در قرآن ، از آن تعریف کند.

مقام پنجم :

« وَ يُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ » 20.و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تفسیر خواب ها به تو می آموزد .

او را به عالم خواب راه دادم. یک نفر ، در جای دیگر خواب می دید و او می توانست در عالم خواب او قرار بگیرد و همه چیز را ببیند و به او بگوید.

مقام ششم : که بالاترین سرمایه ای است که همه انبیای خدا داشتند : « كَانَ عَبْداً مُتَّقياً » . سراسر وجود یوسف ، تقوای محض بود.

مقام هفتم : « عَبْدا صَبُورا » . بنده ای بود که هیچ حادثه ای نتوانست او را از خدا جدا کند.

مقام هشتم : « كانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ » . واژه « محسن » در قرآن ، فراوان آمده است ؛ مانند :

« وَ مَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّه ِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ » 21.و هرکس همه وجود خود را به سوی خدا کند ، در حالی که نیکوکار باشد ، بی تردید به محکم ترین دستگیره چنگ زده است.

« الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّه ُ يُحِبُّ الْمحْسِنِينَ » 22.آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهایِ] مردم در می گذرند

و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

« إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » 23.گفتند : شگفتا ! آیا تو خود یوسفی ؟ گفت : من یوسفم و این برادر من است. همانا خدا بر ما منت نهاده است. بی تردید هر کس پرهیزگاری کند و شکیبایی ورزد ، [پاداش شایسته می یابد] ؛ پس خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند .

به نظر می رسد که این « محسن » ، جامع همه آن محسّنات است.

مقام نهم : « وَالصَّـــالِحِینَ » ؛ از عباد صالح من بود. عبد صالح کیست؟ قمر بنی هاشم را عبد صالح می نامند : « السَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا العَبْدُ الصّالِحِ » .

مقام دهم : قرآن می گوید : یوسف از صدیقین بود.

این ده مقام الهی ، در یوسف بود ؛ ولی او را به بازار برده فروش ها بردند و به کم ترین قیمت فروختند. بعدها که یوسف را شناختند ، تازه دریافتند که چه جنسی را به چه قیمت فروخته اند.

ارزش وجود

برخی از ما هم که وارد برزخ می شویم ، تازه درمی یابیم که زمین وقفی ازلی و ابدی وجود خود را به کم ترین قیمت فروخته ایم و پول آن را هم نگرفته ایم. آن زمان تازه می خواهیم که کالایی فروخته شده خود را پس بگیریم ؛ اما خریدار که با ما به برزخ نیامده است. او جنس ها را خریده است و استفاده کرده است و برای ما لاشه ای با یک پرونده سیاه گذاشته است. پرونده ای که هر صفحه آن را که ورق می زنند ، می بینند پر از معصیت ، خطا ، لغزش ، اشتباه ، کسالت ، سستی ، روزه خواری ، بی نمازی ، خنده

به انقلاب ، تهمت به رهبر ، بی توجهی ، شکم چرانی و شهوت رانی است. یک لاشه عجیب باقی مانده است. دشمن کار خود را کرده و فرار کرده است و تو به زندان خودت افتاده ای.

« قَلْبُ المؤمِنُ حَرَمُ اللّه » ، « قَلْبُ المؤمِنَ عَرْشُ اللّهِ » و « ماهِیَّهُ المؤمِنُ أرضُ اللّهِ » . قلب انسان مؤمن ، یک زمین و یک حرم است این دست و چشم و گوش و لب و زبان ، همان ستون های مسجدالحرام و چراغ ها و بلندگوهای آن هستند ؛ ولی سخن اصلی این است قیمت این زمین چقدر است؟ « لا یَسَعُنی أرْضِی و سَمآئی بَلْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِی المؤمِنُ » 24. اینجا قبله نماز است. این جا محل تجلی صاحب بیت است آن بیت صدا ندارد ؛ اما این خانه صدا دارد. آن را ابراهیم ، یعنی یک انسان قلب دار ساخته است ؛ اما این را خدا خودش ساخته است. بنابر این به چه قیمتی می ارزد؟ باید دید که با چه کسی می خواهی معامله کنی تا قیمت آن مشخص شود. وقفیت این زمین ، سنگین تر از وقفیت زمین بیت است. خود بیتش هم که مهم تر از آن بیت است. یوسف وجود تو چند می ارزد؟ یک تومان؟ اندکی پول؟ دو تکه زمین؟ یک گناه؟ این زمین چند تومان می ارزد؟ خانه اش چطور؟

خوش به حال کسانی که خود را شناختند ! خوش به حال کسانی که مواظب یوسف وجود خود بودند ! خوش به حال کسانی که خود را نفروختند ! خوش به حال کسانی که خود را با غیر خدا معامله نکردند. آنان فقط می گویند : خدا. عشقشان خدا است. دلشان خدا است.

وجودشان خدا است. مظهر اسما و صفات هستند. وجه اللّه هستند و غیر از دوست هیچ چیز دیگر را نشاختند. نمی خواستند هم بشناسند ؛ چون فایده ای برای آنان نداشت. به دنبال هیچ چیزی هم در این دنیا نرفتند و هر قدمی که برمی داشتند ، عالَم دنبال آنان می دوید.

پی نوشت ها

1 . کنز العمال : 15/382.

2 . الانعام (6) : 122.

3 . زمر (39) : 9.

4 . فاطر (35) : 19 _ 22.

5 . سجده (32) : 18.

6 . حج (22) : 32.

7 . بحار الأنوار : 67/25.

8 . آل عمران (3) : 96.

9 . حج (22) : 28.

10 . انعام (6) : 75.

11 . بقره (2) : 125.

12 . فجر (89) : 20.

13 . یوسف (12) : 8 .

14 . یوسف (12) : 9 .

15 . یوسف (12) : 20.

16 . انعام (6) : 6.

17 . یوسف (12) : 101.

18 . یوسف (12) : 22.

19 . بقره (2) : 269.

20 . یوسف (12) : 6.

21 . لقمان (31) : 22.

22 . آل عمران (3) : 134.

23 . یوسف (12) : 90.

24 . بحار الأنوار : 55/39.

ج_لسه 8

جایگاه انسان

بعثت انبیای گرام الهی مهم ترین حادثه در آفرینش از نظر منفعت و سود است. انسان در عالم خلقت ، در بین موجودات هستی مکان و ارزش خاصی دارد. پوششی که به ویژه از عالم معنا خداوند برای انسان قرار داده و خیمه ای که از معنویت برای او برپا کرده ، دلیل بر این است که این موجود ، از ارزشی برخوردار است که دیگر موجودات عالم این جایگاه را ندارند. وظیفه انسان هم در برابر این همه محبت و عنایت و این همه ابراز علاقه و عشق خدا این است که در پوشش معنوی نفس و زیر خیمه الهی قرار بگیرد و با همه هستی ، از این برنامه های معنوی تغذیه کند ، تا به جایی برسد که پیغمبر می فرماید : دست ملک مقرّب از آن جا کوتاه

است.

این سفر هم مخصوص انبیا و ائمه طاهرین نیست ؛ چنانچه مقام عصمت ، مخصوص این بزرگواران و انحصاری نیست. ما هیچ دلیلی نداریم که عصمت مقامی است مخصوص انبیا و ائمه قدس سرهما و دیگران نمی توانند در این شأن قرار بگیرند.

مقام عصمت

خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب ، مریم کبری را همراه با مقام عصمت معرفی می کند. دلایلی هم خارج از قرآن مجید داریم که بسیاری در تاریخ عالم ، از جمله زینب کبری ، قمر بنی هاشم و علی اکبر قدس سرهما مقام عصمت داشته اند. به ویژه در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی حضرت علی اکبر را معرفی کردند ، فرمودند : در همه مدت عمرش یک لحظه این مرد بزرگ الهی از عمل صالح جدا نبود. در عمری که خدا به او داده بود ، هرگز جایی برای ورود گناه نگذاشت. یک لحظه ، کم تر از یک چشم بهم زدن است. اگر انسان یک لحظه غفلت نداشته باشد ، راه به شیطان ندهد ، راه به هوای نفس ندهد ، راه به طغیان غرایز و امیال و شهوات ندهد ، انسانی که دارای آزادی و اختیار است ، از این آزادی و اختیار ، کم تر از یک لحظه سوء استفاده نکند ، این مقام عصمت است. میان انسان ها کسانی پیدا شدند که آسمان و زمین در برابرشان تعظیم می کرده است :

این حسین است که بر تعظیم او

عرش قامت را دو تایی می کند

این حسین است کز غبار کوی او

حورِ جنّت توتیایی می کند

این حسین است کز برایش جبرئیل

وحی را نغمه سرایی می کند

در بین ما انسان ها کسانی پیدا شدند که پروردگار

عالم به انبیا دستور داده است که کمال احترام را درباره آنان رعایت کنید. کمال احترام درباره یک نفر رعایت شود ، یعنی همه عالم احترامش را رعایت کرده اند : « مَحْبُوبَةً فی أرضِکَ و سَمآئِکَ » 1. از بعثت انبیا ، امامت ائمه ، نزول کتب آسمانی می توانیم دریابیم که دارای چه شخصیتی هستیم. انسان عبارت از بدن ، مغازه ، اداره و خانه نیست. ما غیر از آن چیزی هستیم که عده ای گمان می کنند.

انسان دریایی بیکران است. از این که دور او را 124000 پیغمبر و دوازده امام و این همه کتاب آسمانی ، این همه علم و حکمت و عرفان و فلسفه و منطق و اصول و علم اجتماع و علم تربیت احاطه کرده است ، معلوم می شود که موجود بسیار برجسته ای است. اگر برجسته نبود ، برای حفظ و رشد او این اندازه سرمایه به کار نمی رفت.

عقل و قلب ، بزرگ ترین نعمت ها

درون انسان را که نگاه می کنیم ، می بینیم خداوند شیرین ترین میوه هستی و پرمنفعت ترین مایه خلقت ، که عقل است و والاتر از عقل ، وسیع ترین ظرف عالم آفرینش را ، که قلب می باشد ، به انسان عطا نموده است. اگر قلب و عقل ، هر دو را از انسان بگیرند ، انسان به یک حیوان پست تبدیل می شود و چیز دیگری برای او باقی نمی ماند. با همین عقل و فهم می تواند با آن همه نیروی بیرونی رابطه برقرار کند ، چون استخوان و گوشت و پوست این ظرفیت را ندارد. با استخوان و گوشت و پوست می تواند با آب و مواد غذایی و هوا و آفتاب تماس بگیرد که این رابطه را همه

حیوانات عالم هم دارند. وسیله رابطه ما با فضای الهی ، نبوت ، امامت و آیات کتاب خدا ، عقل و قلب است :

« المُؤمِنَ أعْظَمَ حُرْمَةً مِنَ الكَعْبَه » 2.

قلب مؤمن از بیت اللّه باارزش تر و مهم تر است.

چون وقتی می خواست بیت را بسازد ، زمین را که انتخاب کرد ، بنّایی قلب دار را آورد که بیت انعکاسی از قلب او باشد و « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » گردد :

« إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ » 3.

ارزش کعبه به قلب موءمن است

این « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » برای آن چهار سنگ سیاه و یک تخته گِل نیست. این « هُدًى لِّلْعَالَمِينَ » ریشه در قلب ابراهیم و امامت و نبوت او دارد. این آثاری از آن قلب است قلبی هم که قرآن مجید می گوید ، همین قلب است. این قلب است که همه معانی از او سرچشمه می گیرد.

قرآن مجید نیز فهم را به قلب نسبت می دهد که واسطه دریافت است.

خداوند در سوره مبارکه بلد می فرماید :

« لاَآ أُقْسِمُ بِهَاذَا الْبَلَدِ » 4.قسم به این بلد !

چه هنگام؟

« وَ أَنتَ حِلُّ بِهَاذَا الْبَلَدِ » 5.

یعنی ای پیامبر :

اگر تو نباشی ، من به این بلد قسم نمی خورم. من به سنگ و گل و چوب قسم نمی خورم ، بلکه با بودن تو به این بلد قسم می خورم. ارزش این قسم مال تو است. بیت و مسجد و زمین ارزشش را از تو می گیرد. « وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ » 6 ؛ قسم به تو و قسم به دخترت ، زهرا !

« لَقَدْ خَلَقْنَا الاْءِنسَانَ فِی کَبَدٍ » 7. قسم به این شهر ، در حالی که تو

در آن هستی.

این آیه می خواهد بگوید : فعلاً در سراسر کره زمین ، یک پدر و یک فرزند ، بیش تر نیست که بتوان نام پدر و فرزند را روی آنان گذاشت ، آن هم تو و فرزندت هستید. دیگران فعلاً راه را اشتباه می روند. سوره مربوط به اوائل بعثت است.

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ » .

من انسان را در کوشش و زحمت و رنج قرار دادم.

اگر انسان می خواهد به تو و قلب تو برسد ، اگر می خواهد فرزندش مانند دختر تو باشد و به مقامات ملکوتی برسد ، باید زحمت بکشد ، باید در جهت منافع قلب ، عقل ، نفس ، روح و تصفیه خود حرکت کند و برای تصفیه اعضا و جوارحش با نشاط کامل زحمت بکشد.

« لآَ أُقْسِمُ بِهَاذَا الْبَلَدِ » بلد سه مفهوم دارد : یکی حرم است. حرم کجا است؟ از چهار سوی کعبه ، در یک خط مستقیم ، تا چهار فرسخ حرم است.

درون حرم ، مسجد الحرام است و درون مسجد ، بیت اللّه است.

شرایط ورود به حرم الهی

از سراسر عالم ، اگر کسی بخواهد وارد حرم شود ، باید شرایطی را رعایت کند. از خانه اش که بیرون می آید ، اولین کاری که باید بکند ، این است که همه اموالش را غربال کند تا هر چه حرام و شبهه ناک است ، بیرون بریزد. پس از آن باید خود را غربال کند. ریا ، غرور ، کبر ، عجب ، حسد ، حرص ، کینه و خودبینی ، نگاه به نامحرم ، آواز حرام شنیدن و سخن حرام گفتن ، همه را بیرون بریزد. وارد مدینه که شد ، باز

به حساب خود برسد تا تصفیه بیشتری پیدا کند. بعد در مسجد شجره ، خود را حسابی تصفیه کرده و خالص شود. لباس های پاک و خالص را از این بدن پاک و خالص ، به خاطر رنگ و دوختش دربیاورد و با دست خود ، خودش را کفن کند ؛ یعنی حسابی

بمیرد از آن چه بوده است و به خدا زنده شود ، مُحرم شود و لبّیک بگوید. امام زین العابدین هنگام صبح وقتی لباس هایش را درآورد ، دو حوله را که به خود بست ، تا بعد از ظهر در مسجد اشک می ریخت و لبّیک می گفت و ذکر را به پایان نمی برد. گفتند : آقا ! کاروان رفت ، لبّیک گفتن که چیزی نیست ، آن را بگو تا حرکت کنیم. او می داند که لبّیک گفتن بسیار معنا و مفهوم دارد. فرمود : نمی توانم بگویم ، می ترسم بگویم : آمدم و آنان در جوابم بگویند : نمی خواستیم بیایی ، کجا آمدی؟ این چه آمدن است که تو آمدی؟اموری هم بر محرم حرام می شود. مگر می خواهی کجا بروی؟ به حرم که می رسی ، این جا دیگر امنیت کامل الهی است ؛ یعنی اگر درختی بیرون از حرم روییده باشد و سایه آن ، داخل حرم افتاده باشد ، اگر چند کبوتر روی شاخه این درخت نشسته باشند ، انسان حق ندارد با حرکتی بی جا آن کبوترها را بترساند و آن ها را پرواز دهد ، و اگر چنین کند کفاره بر او واجب می شود.

هنگامی که وارد حرم شدی ، نمی توانی هیچ جای آن را خاص خود بدانی. در هر مقامی که هستی ، حتی یک نفر محافظ

هم حق ندارد همراه تو داخل حرم شود. آن جا ذلیل هستی. در شهر خودت آقا هستی ؛ اما آن جا کسی نیستی. یک اسلحه دنبال شما نباید بیاید :

« وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ » 8 .

یعنی : شرایط حرم مرا هر کس رعایت نکند ، منتظر دردناک ترین عذاب قیامت باشد. این تازه حرم گِلی است. امام حسن و امام حسین بیست و پنج سفر با هم دیگر ، با پای برهنه ، از درون اتاقشان در مدینه بیرون آمدند و نود فرسخ را تا مسجدالحرام طی کردند ، در حالی که شتر و پول هم داشتند. این دلیل بر آن است که حرم چه اندازه عظمت دارد که ائمه پیاده می آمدند.

هنگامی که به مسجدالحرام رسیدی ، یک باره وارد مسجد نشو! صورتت را به دیوار بیرون مسجد بگذار و بگو :

أَللّهُمَّ هذَا البَلَدُ بَلَدُک و الحَرَمْ حَرَمُک ، و البَیْت بَیْتُک و العَبْد عَبْدُک یا مُحْسِنُ! قد أتاکَ الْمُسی ء فَتَجاوَزَ عَنْ قَبیحِ ما عِنْدِی بِجَمیلِ ما عِنْدَک .

اگر خوابت می آید یا خسته ای ، به حرم نرو. در مسجدالحرام دور هم جمع برای گفتن و خندیدن نشوید. چون همه انبیاء و اولیاء الهی در این مسجد ، صورت خود را روی خاک گذاشته اند. قدم به قدم این مسجد ، پر از اشک زین العابدین و ابی عبداللّه و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

این ها برخی از شرایط ورود به حرم الهی است.

شرایط حرم دل

قلب هم شرایطی دارد. اگر شرایط آن را رعایت کنید ، حیثیت حرم اللهی را نگه داشته اید ؛ اما اگر این شرایط را

رعایت نکنید ، مانند کعبه که به دور از چشم انبیا بتکده شد و سیصد و شصت بت در آن آویزان کردند ، در این جا سیصد و شصت هزار بت آویزان می کنند.

شرایط این حرم چیست؟ شرط اول : توحید است. توحید یعنی چه؟ یعنی سر تا پا عاشق حق شدن است. چگونه عاشق حق شویم؟ حق را بشناس تا عاشقش شوی. از کجا او را بشناسم؟ صفات و اسمایش را در هزار آیه قرآن بخوان یا از دیگران بپرس : « لَقَدْ خَلَقْنَا الاْءِنسَانَ فِی کَبَدٍ » . از طریق کمیل و علی علیه السلام خدا را بشناس

که خدا با کیست. از طریق دعای عرفه ابی عبداللّه و دعای ابوحمزه ثمالی خدا را بشناس. شرط اول شرط باطنی است.

شرط دوم : تقوا است. تقوا یعنی چه؟ یعنی از اول پانزده سالگی یا نُه سالگی ، منتظر ملک الموت باشد ؛ یعنی مُحرم بودن در برابر گناهان. حرم خدا است. زنا حرام است ، محرم باش! ربا ، ظلم ، تحمیل کردن خود بر مردم ، ریا ، حرص و بخل حرام است ، محرم باش! غیبت حرام است ، تهمت حرام است ، فحش دادن حرام است ، از این ها بپرهیز تا با تقوا گردی.

شرط سوم : متخلق بودن به اخلاق خدا است : « تَخَلَّقُوا بأخلاقِ اللّه » 9 ، « تَخَلَّقُوا بأخلاقِ الرُّوحانیّین » . روحانیین در این جا یعنی ارواح انبیا.

شرط چهارم : ادای همه واجبات بدنی و مالی.

این چهار دیوار را که دور این حرم بکشی قلبت می شود قلب سلیم. در قیامت که وارد شدی یک بازار بیشتر نیست

و در آن بازار هم یک خریدار بیشتر نیست. جنس هم یک جنس بیشتر نیست :

« یَوْمَ لاَ یَنفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ * إِلاَّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ » 10.روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد ، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد .

پی نوشت ها

1 . زیارت امین اللّه .

2 . بحار الأنوار : 64/71 .

3 . آل عمران (3) : 96.

4 . بلد (90) : 1.

5 . بلد (90) : 2.

6 . بلد (90) : 3.

7 . بلد (90) : 4.

8 . حج (22) : 25.

9 . بحار الأنوار : 58/129.

10 . شعراء (26) : 88 _ 89 .

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109